

در پی سخنرانی خامنه‌ای

اظهار نظر پیرامون مذاکره با آمریکا ممنوع اعلام شد

خامنه‌ای: کسانی که دم از مذاکره با آمریکا می‌زنند یا القای سیاست را نمی‌دانند و یا با القای غیر آشنائی ندارند



ساعتی بعد از سخنان هاشمی رئیسی در خطبه‌های نماز جمعه تهران که عاملان شای مذکره پنهانی با آمریکا را خرابکار خواند و از صلاح‌طلبان حکومتی خواست یله ماجرای «قبرس گیت» را نبین بکشند، دادگستری تهران بدون آنکه منتظر واکنش خاتلبان رئیس مجمع تشخیص صلاحت نظام باشد با صدور لایحه‌ای اعلام کرد: تبلیغ و افلاخرسانی در باره مذاکره با آمریکا طبق قانون مطبوعات و توجه به منع مذاکره با آمریکا - سوی مقام رهبری جرم محسوب می‌شود.

هاشمی، موسویان، صادق خرازی و لاریجانی در نیکوزیا برابر سفارت آمریکا در انتظار پاسخ و اشنگتن و صدور اجازه ورود به داخل سفارت بودند در تهران رئیس مجمع تشخیص نظام به قصد تأیید مأموریت این هیات مصاحبه مطبوعاتی ترتیب داد و خطاب به خبرنگاران داخلی و خارجی تأکید کرد مشکلات ایران و آمریکا قابل حل است. در همان زمان که رئیسی سخنرانی



چالش و پیگیری و تدارک ویژه بی‌سرانجام خواهد ماند. اکنون اصلاح‌طلبان حکومتی، محسن

تحويل مدارک مذاکره پنهانی امریکا که در میان مردم به «قبرس گیت» معروف شده اگرچه ممکن است بعد از اطلاعیه و تهدید داگستری تهران که هرگونه اظهارنظر و نوشتار درباره گفتگو با آمریکا را جرم می‌خواند از صفحات جراید حذف شود اما بازار گمانه‌زنی برای یافتن سرنخ ماجرا و مسافرائی که از طرف رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به قبرس اعزام شدند گرم است و تکزب‌های پی در پی سخنگوی دولت، دفستر رئیسی و اظهارات یونس وزیر اطلاعات بیشتر در تائید این سخن میردامادی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس بوده که در نشست ففلی خانه احزاب ایران از پشت تریبون گفت: برخلاف آنچه که وزارت امور خارجه ایران اعلام کرده است، اطلاع دارم مذاکرات پشت پرده با مقام امریکائی انجام گرفت. چند روز بعد از ادامه در صفحه ۲

میردامادی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس. محسن آرمین نایب رئیس مجلس و هم‌نظران آنان بعد از هفته‌ها تلاش برای شکستن تابوی مذاکره با آمریکا و افشای ماجرای «قبرس گیت» در نقطه‌ای ایستاده‌اند که از آنجا آغاز کرده بودند. مذاکره با آمریکا دوباره تاپو شده و از نمایندگان مجلس، مطبوعات و مردم حق اظهارنظر در باره مذاکره با آمریکا را سلب کرده‌اند. پایانی که بدون تردید خوشایند اصلاح‌طلبان حکومتی نیست و آنان باید برای گذشتن از این بن‌بست که می‌تواند پیامد خطرناکی برای امنیت کشور داشته باشد، چاره‌اندیشی کنند و نگذارند مبارزه مردم برای مذاکره علنی، شفاف و در چارچوب منافع ملی ایران پشت «خط قرمز»ی که خامنه‌ای و رئیسی می‌کشند، متوقف شود.

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی شورای مرکزی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

گذاشتن سازمان مجاهدین خلق ایران

در لیست سازمانهای تروریستی را

محکوم می‌کنیم!

شورای اتحادیه اروپا در آخرین نشست خود، که موضوع مبارزه با تروریسم در دستور کار آن بود، دست به تهیه لیست سازمان‌های تروریستی زده و از جمله سازمان مجاهدین خلق ایران را در این لیست گنجانده است. به موجب این تصمیم اموال این سازمانها در کشورهای عضو بلوکه می‌شود و تبادل اطلاعات در باره آنها و اعضایشان بین دستگاههای پلیسی این کشور جاری خواهد شد.

ظاهراً منطبق شورای اتحادیه اروپا در این اقدام مبارزه با تروریسم است. اما مجموعه مناسبات اتحادیه اروپا و ایران در ماههای اخیر منطبق اصلی اتحادیه اروپا از این تصمیم را، که مشخصاً با قصد عقد قراردادهای کلان اقتصادی با ایران همزمان بوده است، آشکار می‌کند.

تصمیم شورای اروپا بر تروریسم جمهوری اسلامی علیه مخالفان، که بیش از دو دهه سابقه دارد، سرپوش می‌گذارد و راه‌کاربرد یک جانبه از صفت تروریسم را برای معاملات پشت پرده می‌گشاید.

هیئت سیاسی - اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با تصریح باور سازمان به کاربرد روشهای مسالمت آمیز در مبارزه سیاسی، این اقدام شورای اروپا را محکوم می‌کند و تجدید نظر در آن را از شورا می‌خواهد.

هیئت سیاسی - اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۵ می ۲۰۰۲

نماینده کارگران در شورای عالی تامین اجتماعی:

کارگران در شرایط کنونی با مرگ

و فقر دست و پنجه نرم می‌کنند.

در صفحه ۳

کارگران کوره‌پزخانه قرچک ورامین

خشت زندگی می‌پزند

آجر حسرت بر می‌دارند

در صفحه ۴

محسن آرمین: تا تکلیف چالش بین مردم سالاری و اقتدارگرایی حل نشود، مشکلات کشور حل نخواهد شد.

محسن آرمین نایب‌رئیس مجلس شورا در دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا اظهار داشت: مشکل ما مشکل قانون اساسی و بن‌بست حقوقی نیست، بلکه شکل کاملاً عریان، قدرت‌طلبی سیاسی است. وی افزود: اکنون سلیقه و گرایش سیاسی به جای عمل به قانون اجرا می‌شود. به گفته آرمین اگر به قانون مطبوعاتی که مجلس پنجم تصویب کرد، عمل می‌شد ۸۰ نشریه در دو سال توقیف نمی‌شد. آرمین با اشاره به شکل تضاد بین مردم‌سالاری و آمریت و اقتدارگرایی افزود: تا تکلیف این چالش مشخص نشود، مشکلات کشور حل نخواهد شد.

نایب‌رئیس مجلس گفت: در صدد هستیم عین نظرات شورای نگهبان در مورد هر یک از مصوبات مجلس را که رد کرده‌است، در معرض قضاوت افکار عمومی قرار دهیم. آرمین گفت: دوم خرداد برای مبارزه به اراده مبتنی بر اقتدارگرایی و آمریت و نفی مشارکت مردم بوجود آمد.

نعمی پور: اگر اصلاحات کنار برود نظام خیلی دوام نمی‌آورد.

رئیس فراکسیون مشارکت مجلس اظهار داشت: اگر اصلاحات کنار برود نظام خیلی دوام نمی‌آورد و اگر کسی فکر کرده باشد با سرکوب می‌توان حکومت کرده اشتباه می‌کند. محمد نعمی پور در جمع اعضای شورای هماهنگی جبهه دوم خرداد استان قزوین اظهار داشت: نیروی سومی که الان محبتش می‌شود مطلقاً وفادار به نظام نیستند لذا باید از نعمت خاتمی و اصلاحات استفاده کنیم تا برقرار بمانیم. وی با اشاره به بحث مذاکره با آمریکا گفت: در شرایط فعلی مذاکره رسمی با آمریکا اساساً مفید نیست و البته این طور هم نیست که با ایجاد رابطه با آمریکا، ایران گلستان می‌شود. نعمی پور تصریح کرد: ما فرصت‌های خوبی را برای برقرار رابطه از دست داده‌ایم و الان برای این کار وضع ما مناسب نیست. وی عذرخواهی وزیر امور خارجه آمریکا در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد شرکت کلیتون در سخنرانی خاتمی را از مهمترین فرصت‌های به دست آمده برای انجام مذاکره ذکر کرد.

احمد شیرزاد: همه پرسی

در دستور کار فراکسیون‌های مجلس است

احمد شیرزاد نماینده مردم اصفهان اعلام داشت: همه‌پرسی مهمترین مسئله‌ای است که در دستور کار فراکسیون‌های مجلس قرار گرفته است. اما برای تصویب آن دوسوم آرای نمایندگان لازم است. نماینده مجلس افزود: همه‌پرسی را به صورت کلی نمی‌توان برگزار نمود باید قانون معینی برای مشخص کردن و سپس نظر مردم در مورد آن را پرسید.

فاطمه حقیقت‌جو: چنانچه تعارض بین مجلس و شورای نگهبان تداوم یابد در یک رفراندوم مردم با حضور در پای صندوق‌های رای به این تعارض پایان خواهند داد.

در صفحه ۲

ضرورت تغییر قانون اساسی بسود مردمسالاری و جمهوریت

سیدهاشم آغاچری عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در مطلبی با عنوان «مانده در تعلیق» (سازدج در روزنامه نوز، نهمین ۲ خرداد، ۱۳۸۱) در مورد قانون اساسی موضع تازه‌ای اتخاذ کرده و سخنانی را بر زبان رانده است که قبلاً بیان آنها، توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به معنی «هدایت جامعه سیاسی به یک بن‌بست خطرناک» تلقی می‌شد.

در این نوشته آمده است: «بسیار گفته می‌شود که استفاده از تمامی ظرفیت‌های قانون اساسی، راهکار اصلی پیشبرد اهداف جنبش اسلامی در ایران است باید بگویم که تا یک سال قبل، من هم چنین عقایدی داشتم. اما وقتی می‌بینم که بسیاری از اصول قانون اساسی اجرا می‌شود باید ریشه‌های آن را شناخت». گرچه آغاچری با صراحت بیشتر نسبت به همفکران خود اظهار نظر می‌کند، اما در هفته‌های اخیر سخنانی شباهه مواضع وی، از زبان عده‌ای از اصلاح‌طلبان حکومتی نیز شنیده شد. آنان برخلاف گذشته ضرورت اصلاح قانون اساسی را مطرح و از آن قاع می‌کنند. حتی خاتمی که مدتی قبل مسئله تغییرات در قانون اساسی را خیانت نامیده بود در پیامش به «همایش قانون اساسی و سمت‌گیری اقتصادی» از نقد قانون اساسی استقبال کرده است.

به نظر می‌رسد که آشکار شدن بن‌بست مجلس شورا در ارتباط با امر انون‌گذاری و «استفاده از تمامی ظرفیت‌های قانون اساسی» و مقاومت شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام در مقابل مصوبات مجلس، سرانجام اصلاح‌طلبان حکومتی را به ضرورت اصلاح قانون اساسی هدایت کرده است.

ما از سال‌ها قبل بر تناقض موجود در قانون اساسی دست گذاشته و باطر نشان کردیم که با توجه به ساخت قدرت و قرار گرفتن شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و ولی فقیه بر بالای مجلس و با نظر گرفتن حمایت ولی فقیه از نهاد‌های منسوب خود، اصلاح‌طلبان در به پیشبرد لوابی‌کی که راهگشای اصلاحات باشد، نخواهند شد. آنچه که آنها به عنوان «تحقق ظرفیت‌های قانون اساسی» می‌نامند در ساخت قدرت جمهوری اسلامی عملی نیست.

از ابتدای شروع دوره ششم مجلس شورا نمایندگان اصلاح‌طلب وشیدند لوابی‌کی که در جهت تحقق حقوق شهروندان بوده و یا گشایشی در جهت تداوم اصلاحات بوجود می‌آورد به تصویب برسانند. اما این سته از مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان رد و به مجلس عودت ده می‌شد. نمایندگان با توجه به نظرات شورای نگهبان در آن تعدیل جود آورده و دوباره به شورای نگهبان ارسال می‌کردند و یا برای تعیین کلیف در اختیار مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار می‌دادند. سنجائی وصول آن را اعلام و سپس به پایگانی می‌سپرد. هنوز تعداد بل توجهی از مصوبات مجلس شورا در پایگانی رئیسی سنجائی خاک می‌خورند. از سوی دیگر احاله مصوبات به مجمع تشخیص مصلحت نظام ادامه در صفحه ۲

در این شماره
جمع‌بندی ۷۰ چشم‌انداز ۸۰
فرخ نکهدار در صفحه ۶
نگاهی به گرایشهای سیاسی در سازمان
گروه‌بندی و فراکسیون بر چه پایه‌ای؟
بهروز خلیق در صفحه ۶
دیالکتیک انقلاب و رفرم
سهراب مشیری در صفحه ۷
تاملی بر قانون اساسی
دانش باقرپور در صفحه ۸
«بسی خود را بگیرد و رای دهد»
«حالا حکایت ماست»
فریدون احمدی در صفحه ۸

یادداشت

نیروی سوم کیانند؟

با هر چه آشکارتر شدن بن‌بستی که جنبش اصلاحات در ایران بدان دچار شده است و پدیدار شدن چشم‌انداز رویگردانی مردم از جناح‌های حکومت، اشارات و اظهار نظر‌ها پیرامون «نیروی سوم» بیشتر شده است. برخی سیاستمداران حکومتی نسبت به قدرت‌گرفتن «نیروی سوم» هشدار می‌دهند.

اطلاق «نیروی سوم» به یک جریان، این معنی را در خود مستتر دارد که این جریان در چارچوب دو نیروی اول، یعنی دو جناح محافظه‌کار و اصلاح‌طلب حکومت نمی‌گنجد بعبارت دیگر، هر نیروی خارج از حکومت، مشمول تعریف «نیروی سوم» می‌شود. در عین حال، اظهار نظر برخی شخصیت‌های حکومتی چنین است که گویا «نیروی سوم» صرفاً از سلطنت‌طلبان و مجاهدین تشکیل شده است. کسانی که همه جریانات سیاسی ایران را به سلطنت‌طلبان، مجاهدین و حکومت تقسیم می‌کنند، به دنبال آنند که انتخاب مردم ایران را به نیروهای غیردمکراتیک محدود کنند. این تلاش فقط به حکومت محدود نمی‌شود، مجاهدین هم می‌گویند هرکس از شورای ملی مقاومت حمایت نکند، در خدمت شاه یا شیخ است.

واقعیت آنست که اهداف و آرمانهای مشترک طیف گسترده‌ای از نیروهای ملی و چپ، که از آغاز جنبش اصلاح‌طلبانه مردم ایران از این جنبش حمایت به عمل آورده‌اند و چه در داخل و چه در خارج از ایران برای برقراری مردمسالاری در ایران تلاش می‌کنند، از پلانفرم هر نیروی سیاسی دیگری به خواست‌هایی که مردم ایران طی پنج سال اخیر برای دستیابی بدان در جنبش اصلاح‌طلبانه شرکت جسته‌اند، نزدیک‌تر است. این اهداف و آرمانها را می‌توان بطور فشرده در «دمکراسی» خلاصه کرد، همان دمکراسی که اصلاح‌طلبان حکومتی آن را به قید «دینی» محدود می‌کنند و با ولایت فقیه و از پیش انتخاب‌کردن رئیس‌جمهور و رهبر مقاومت و وراثت تاج و تخت مغایرت دارد.

«نیروی سوم»، نیروئی که بیش از هر نیروی سیاسی دیگری بیانگر خواستهای پایگاه اجتماعی جنبش اصلاح‌طلبانه، یعنی جوانان و دانشجویان، زنان، کارگران و روشنفکران است، هدف برقراری دمکراسی را با شیوه‌های دمکراتیک و مسالمت‌آمیز دنبال می‌کند و هیچ قربانی یا کاریکاتوری که حکومتی‌ها از آن ساخته‌اند ندارد، کاریکاتوری که وجود مشخصه آن، آشوب‌طلبی است. هر حکومت مستبد، خود را یگانه ضامن امنیت اجتماعی و جلوگیری از «آشفته‌گی» و هرج و مرج قلمداد می‌کند جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در پس هشدارهای سران حکومت در باره خطر «آشفته‌گی» چیزی جز هراس آنان از گسترش فزاینده گرایش مردم به «نیروی سوم» به مثابه تداوم منطقی جنبش اصلاح‌طلبانه نهفته نیست.

بدون اینکه نیازی به تشکیل «حکومت در سایه» باشد، نیروهای ملی و چپ دمکرات در داخل و خارج از ایران در سالهای اخیر، حول اصول مشترک مردمسالاری و حقوق بشر به توافقهایی گسترده مدون و غیرمدونی دست یافته‌اند که مناسب‌ترین زمینه برای شکستن بن‌بست اصلاحات در ایران است. این پلانفرم است که شرایط را برای حاکم‌شدن مردم بر سر‌نوشت خود، برای تحقق شعار «ایران برای همه ایرانیان» فراهم می‌کند این «نیروی سوم» است که رهبری جمهوری اسلامی بیشترین هراس را از آن دارد. □

نصب نامه محسن سازگارا

در تابلوی اعلانات انجمن اسلامی

گروه‌های طرفدار ولی فقیه در دانشگاه تربیت معلم (واقع در حصارک کرج) پس از نصب نامه سرگشاده اخیر محسن سازگارا در تابلوی اعلانات انجمن اسلامی، نسبت به آنچه «اهانت به شخص اول مملکت» نامیدند شدیداً معترض شده اقدام به برگزاری تحصن کردند. در پی این اقدامات کنترل عبور و مرور دانشجویان افزایش یافته و برای نخستین بار پس از تیر ۷۸ برای ورود بهبه دانشگاه کسارت دانشجویئی مطالبه نمودند. اما

نامه انجمن اسلامی دانشجویان

دانشگاه صنعتی شریف به وزیر علوم

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف طی نامه‌ای به دکتر معین وزیر علوم، تحقیقات و فن آوری اعلام کردند که: «ما شاهد اتفاقی در دانشگاه صنعتی شریف هستیم که نه تنها در خور شان علمی و فرهنگی دانشگاه نیست که حتی اهانتی به کسب معرفت و دانش است.» در نامه اضافه شده است: «اقدام خودسرانسه مدیریت امور فرهنگی دانشگاه در نصب دوربین مخفی در محل استقرار

در پی سخنرانی خامنه‌ای

اظهار نظر پیرامون مذاکره با آمریکا ممنوع اعلام شد

ادامه از صفحه اول

میردامادی، نایب رئیس مجلس محسن آرمین آدرس سراسستی برای آنان که خواهان مدرک بودند داد و اظهار کرد: شواهد و قرائن نشان می‌دهد که ظاهراً مذاکراتی غیررسمی از سوی برخی افراد، از جمله منتسبان آقای هاشمی رفسنجانی، صورت گرفته است. به دنبال این اظهارات دولت از طرف خامنه‌ای، رفسنجانی و روزنامه رسالت، کیهان زیر فشار قرار گرفت و در وزارت خارجه تنش با صادق خرازی برادرزاده وزیر امور خارجه و از نزدیکان خامنه‌ای چنان شدت گرفت که خرازی برای مدتی این وزارتخانه را ترک کرد و هیات دولت به یونسی وزیر اطلاعات مساموریت داد در خصوص

گفتگوهائی که در قبرس، سوئیس و ترکیه میان محافل رسمی ایرانی و آمریکائی انجام گرفته، بررسی کند. پاسخ یونسی از پیش معلوم بود. او همان حرفی را زد که رفسنجانی و محافظه کاران می‌زنتند. میردامادی دروغ می‌گوید. مذاکره پنهانی شایعه است. اگر رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس مدرکی دارد، ارائه دهد. در پاسخ به وزیر اطلاعات میردامادی از طریق واحد مرکزی خبر اظهار داشت: از وزارت اطلاعات خرواسته است نماینده‌ای نزد وی بفرستد تا اطلاعات در باره مذاکرات حیات ایرانی و آمریکائی را تحویل بدهد. او افزود: فعلا این اطلاعات را منتشر نخواهم کرد و فقط آن را به نماینده وزارت

اطلاعات ارائه خواهم داد. پس از گــفــتــه‌های مــیردــامــادــی وزیراطلاعات چهاره را در آن دید که از نیروی «خودسر» سخن براند و به خیرنگاران بگوید: حالا اگر فردی خودش «خودسر» کاری کند، ربطی به جمهوری اسلامی ندارد. یونسی در باره هویت نیروی «خودسر» که بعد از قتل‌های زنجیره‌ای، رفسنجانی و کوی دانشگاه، ترور حجازیان این بار وارد ماجرای مذاکره پنهانی با آمریکا شده است، اظهارنظر نکرد.

بررسی موضوع آینده روابط ایران و آمریکا در مجلس
۷۰ تن از نمایندگانی که روز سه شنبه ۳۱ اردیبهشت به دعوت کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس گرد هم

ضرورت تغییر قانون اساسی بسود...

ادامه از صفحه اول

موقعیت رفسنجانی و مجمع را آنچنان بالا می‌بردکه عملاً جایگزین مجلس و شورای نگهبان می‌شد. رفسنجانی تصمیم می‌گرفت کدام مصوبه مجلس را به تصویب مجمع برساند (مثل مصوبه مجلس در مورد بازتشفیگی پیش از موعد کارگران در شغل‌های سخت) و کدامیک را به بایگانی سپارد. نمایندگان مجلس بانوجه به برخورد «مجمع» تصمیم گرفتند که با تعدیل مصوبات و با چانه‌زدن با اعضای شورای نگهبان، راه تصویب آنها را باز کنند. اما شـوـرـای نگهبان مصوبات تعدیل‌شده را هم تائید نکرده و چانه‌زنی‌ها و رفت و برگشت‌ها مؤثر نیافتاد.

با این وجود نمایندگان اصلاح‌طلب بارها این دور باطل را طی کردند و به‌کار خود ادامه دادند.

ما بارها نوشتیم که راه‌گشایش بن‌بست مجلس شورا ادامه این دور باطل نیست. مشکل اصلی به قانون اساسی و ساختار سیاسی منتج از آن برمی‌گردد. اصلاحات در چارچوب قانون اساسی و ساختار سیاسی فعلی پیش نمی‌رود. اما اصلاح‌طلبان حکومتی همچنان بر بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانون اساسی پای فشرده‌ند. عصر ما (ارگان سازمای مجاهدین انقلاب اسلامی) در پاسخ به این انتقادها، در مقاله‌ای با عنوان «آیا اصلاحات با قانون اساسی موجود امکان‌پذیر است؟» نوشت: «... ما همین قانون اساسی موجود را اولاً دارای ظرفیت‌های دمکراتیک گسترده برای ظهور رای مردم در همه شئون حاکمیت می‌دانیم و ثانیاً همه شعارهای اصلاح‌طلبی را از آن قابل استحصال می‌دانیم و تصور نمی‌کنیم که هیچ‌یک از اصول قانون اساسی مانع جدی در برابر فرایند اصلاح‌طلبی مردم ایران در شرایط حاضر به شمار رود» (عصر ما – ساختار سیاسی مهر ۱۳۷۹). و افزود: «... به نظر ما در حال حاضر هرگونه فشار برای تغییر قانون اساسی در واقع هدایت جامعه سیاسی به یک بن‌بست خطرناک است گو اینکه اگر هم فرضاً اراده سیاسی حاکمیت بر تغییر قانون اساسی تعلق گیرد احتمال آنکه در شرایط موجود تفسیر آمرانه و اقتدارگرایانه تبدیل به نص شود

از احتمالات دیگر بیشتر است» (همان منبع).
اما اصلاح‌طلبان حکومتی به این سؤال پاسخ روشن نداده‌اند. با وجود اینکه قوه مجریه و مقننه در اختیار آنهاست چرا در این مدت طولانی نتوانسته‌اند «از ظرفیت‌های دمکراتیک قانون اساسی» به سود اصلاحات بهره گیرند؟ باید گفت یا آنها نـجـی خواهند «از ظرفیت‌های موجود در قانون اساسی» برای پیشرت اصلاحات استفاده کنند که این امر مغایر با واقعیات موجود است و یا اینکه ساختار سیاسی موجود آنها اجازه نمی‌دهد.

در گذشته اصلاح‌طلبان همواره یک جانب موضوع را در ارتباط با قانون اساسی طرح می‌نمودند و جانب دیگر را مسکوت می‌گذاشتند. آنها «ظرفیت‌های موجود در قانون اساسی» را طرح کرده ولی از کنار ساختاری سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه می‌گذشتند. در حالی که ولی فقیه، شورای نگهبان و مجمع تشخص مصوبات مجلس جزو قانون اساسی و یکی از دورکن آن است. در قانون اساسی نهادهای غیرانتخابی بر بالای نهادهای انتخابی قرار دارند و بدون تائید نهادهای غیرانتخابی امکان پیشبرد مصوبات مجلس شورا و «بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانون اساسی» وجود ندارد.

بر دوگانگی استوار است و در آن نهادهای جمهورییت و ولایت گنجانده شده است، ولی آن دو از حقوق و جایگاه یکسانی برخوردار نیستند. ساخت سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه دست «بالا» و جمهورییت دست «پائین» را دارد. قدرت برتر از آن ولی فقیه و نهادهای غیرانتخابی است.

ساختار سیاسی کشور در طی دو دهه بر پایه قانون اساسی شکل گرفته است. دوگانگی در قانون اساسی این امکان را فراهم کرده که اکثریت مردم با حضور گسترده در پای صندوق‌های رای در روندهای سیاسی کشور مؤثر افتند. تحولات فکری – سیاسی در یک جناح حکومت و همسویی آن با مطالبات مردم و جنبش اصلاحات را شکل داد. جنبش اصلاحات توانست نهادهای انتخابی را از چنگ محافظه کاران بیرون آورد. ولی پیشرفت بعدی پنجشنبه ۲ خرداد، (۱۳۸۱)

آغاجری به صراحت نام مکانیزم کنترلی و نهادها و مقام‌ها را اعلام نمی‌کند ولی مشخص است که آنها ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن هستند.

دوگانگی در قانون اساسی زمینه‌ساز حاکمیت دوگانه در جمهوری اسلامی از دوم خرداد به این سو شده و بحران سیاسی را آفریده است. در طی پنج سال گذشته ما شاهد بحران‌های بی‌پایی و چالش سنگین در سطح جامعه و حکومت بودیم. هنوز این چالش به نتیجه نرسیده است. مشخص است که این وضع ناپایدار و معلق نمی‌تواند ادامه یابد. حاکمیت دوگانه بحران‌زا است و از درون آن آنترناتیوهای مختلف بر می‌خیزد (کودتا، انقلاب، فروپاشی، جنگ داخلی، شورش و...).

دوگانگی قانون اساسی را جمعیت مؤتلفه دریافته بود و عسگراولادی دبیرکل این جمعیت در دروه دوم ریاست جمهوری رفسنجانی که موقعیت جناح محافظه کار تثبیت شده بود پیشنهاد کرد که جمهورییت نظام حذف و به جای آن «حکومت عدل اسلامی» جایگزین گردد. سرکردگان این جمعیت می‌خواستند با انتخاب ناطق نوری به ریاست جمهوری، به‌رنامه خود را پیش ببرند، اما دوم خرداد به آنها مجال نداد.

محافظه کاران و شخص خامنه‌ای چند ماه پیش تصمیم گرفتند که به عمر حاکمیت دوگانه خاتمه بخشند و اصلاح‌طلبان را از حکومت برانند اما موفق نشدند. در جریان تهدیدات بوش علیه ایران نیروهای خشونت‌گرا فرصت را غنیمت شمردند و مسئله اعلام «شرایط فوق‌العاده» را طرح و به تصویب شورای عالی امنیت برساندند. آنها زیر پوشش وضعیت فوق‌العاده قصد داشتند که مطبوعات را تعطیل و عده‌ای از چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب را دستگیر و به زندان بیاندازند و زمینه را برای یکدست‌کردن حکومت فراهم نمایند. اما این طرح با مقاومت خاتمی مواجه شد و پیش نرفت.

محسن رفسانی به امید پشتیبانی فرماندهان سپاه، بیکاران و اقشار حاشیه‌ای جامعه مدت‌ها است که با طرح خستگی مردم از نزاع‌های جناح‌های حکومتی و ارائه شعار تأمین امنیت در کشور می‌خواهد بمتابه نیروی سوم در جامعه طرح و زمینه را برای حرکت ضربتی و فرارفتن از چالش جناح‌های حکومتی و بسرچیدن بساط حاکمیت دوگانه فراهم کند.

القباغی غیرت آشنایی ندارند. در خطبه‌های نمازجمعه رفسنجانی این نمایندگان را «خبرابکار» خواند و دادگستری تهران هشدار داد با افرادی که درباره مذاکره با آمریکا صحبت کنند به اتهام مخالفت با نظر رهبری به عنوان مجرم برخورد خواهد شد.

قرار بر این بود که این جلسات هر دو هفته یک بار برگزار شود، بعد از سخنان خامنه‌ای و تهدید دادگستری معلوم نیست که آیا اصلاح‌طلبان حکومتی همچنان بر مذاکره علنی، شفاف در چارچوب مصالح ملی کشور پائشاری خواهند کرد یا آنکه جلسات تعطیل خواهد شد و چالش جناح‌ها به کانون دیگری انتقال خواهد یافت. □

اخیراً رفسنجانی و کارگزاران در صدد ارائه آنترناتیو برای وضعیت بن‌بست فعلی برآمده‌اند. رفسنجانی از یکسو نقشه جلب دولت آمریکا را پیش می‌برد و از سوی دیگر به تشویق کارگزاران به فاصله‌گیری از جبهه دوم خرداد می‌پردازد تا در دوره آتی بمتابه آنترناتیو نجات‌بخش وارد میدان شوند. (شایعات مربوط به کاندیداتوری مهاجرانی در ارتباط با این موضوع است).

آنچه مشخص است بحران سیاسی و بن‌بست کنسنونی نمی‌تواند سال‌ها تداوم پیداکند. آغاجری در پایان مطلب در مورد خروج از بحران می‌گوید: «به نظر من، راه خارج شدن از بحران‌های پیاپی و بن‌بست کننونی تغییر قانون اساسی به نفع یکی از دوگانه‌های انتصابی یا انتخابی است، هرچند من راه حل را در تغییر قانون دریافته بودم و دمکراسی، جمهورییت و مردم‌سالاری می‌دانم. اما متقدم حتی اگر این اصلاح به سود نهادهای انتصابی و آن «حکومت عدل اسلامی» که جریان مخالف مدعی آن است، صورت گیرد بهتر از وضعیت تعلیقی امروز ما است.»

به نظر می‌رسد آغاجری هم به منشأ بحران و هم به راه‌حل آن پی برده است. راه بیرون‌رفت از وضعیت فعلی، راه تداوم و تعمیق اصلاحات، تغییر قانون اساسی به نفع جمهورییت و حذف ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است. آغاجری خوب می‌داند که یگانه‌شدن ساختار سیاسی به سود نهادهای انتصابی و ایجاد «حکومت عدل اسلامی» چه فاجعه‌ای را برای کشور ما می‌تواند به بار آورد. استقرار «حکومت عدل اسلامی» تنها با سرکوب ششدین نیروهای آزادپـخـواه و اصلاح‌طلب امکان‌پذیر است. هزینه این امر فوق‌العاده بالا است و شرایط بین‌المللی و داخلی اجازه نمی‌دهد که این امر به سهولت انجام گیرد.

برای بیرون‌رفت از بحران موجود و برای تداوم و تعمیق اصلاحات ضروری است قانون اساسی به سود مردم‌سالاری، جمهورییت و نهادهای انتخابی تغییر یابد. گرچه توازن قوای موجود در حال حاضر امکان نمی‌دهد که در کوتاه‌مدت، این خواست تحقق یابد، ولی از هم اکنون می‌توان و باید مسئله را در سطح جامعه طرح کرد، آن را به موضوع بحث عمومی تبدیل نمود و برای تحقق آن، نیروی اجتماعی و سیاسی بسیج کرد. تأخیر در این امر جایز نیست.

الزامات «مشروعیت حداکثری»

آقای مصطفی تاج‌زاده معاون سابق وزارت کشور در دولت خامنه‌ای طی مقاله‌ای در شماره ۳۱ اردیبهشت روزنامه نوروز، از اسجنان مشروعیت سیاسی برای نظام دفاع کرده است که مبتنی بر «حداکثر آزادی‌های سیاسی، حداکثر رقابت نیروهای سیاسی، حداکثر مشارکت سیاسی» باشد. به نوشته آقای تاج‌زاده در چنین مدلی، «هر فرد و گروهی که حاضر باشد در چارچوب قانون به فعالیت سیاسی بپردازد، علاوه بر انتخاب کردن، باید از حق انتخاب شدن نیز برخوردار باشد. فقط گروه‌های برانداز، یعنی ضدانقلاب مسلح یا تجزیه طلبان، حق فعالیت سیاسی آزاد و قانونی را ندارند».

طبق تعریف آقای تاج‌زاده، گروه زیادی از نیروهای سیاسی که پیش از دو دهه است از حق فعالیت سیاسی محروم شده‌اند، باید از حق انتخاب شدن و فعالیت سیاسی آزاد و قانونی بهره‌مند باشند. سازمان ما و نیز غالب نیروهای چپ و همه نیروهای سلی و دمکرات، از این بهره‌مند نیستیم. از اینکه آقای تاج‌زاده به چنین تعریفی رسیده است، باید استقبال کرد. اما در عین حال اصلاح طلبان هم جناح آقای تاج‌زاده، طی پنج سالی که قوه مجریه را در اختیار داشته‌اند و در دو سال اخیر هم که مجلس بدان افزوده شده است، گامی در جهت تدقیق این تعریف در یک قانون احزاب برنداشته‌اند. از جمله در دوره‌ای که آقای تاج‌زاده معاون سیاسی وزارت کشور بود و بنا بر این مسئولیت، قاعدتاً وظیفه تدوین چنین لایحه‌ای را بر عهده داشت.

در پنج سال ریاست جمهوری خامنه‌ای، دولت اصلاح طلب نخواست است به الزامات «مشروعیت حداکثری» تن دهد. این الزامات عبارتند از اعلام صریح و قاطع آنچه اکنون آقای تاج‌زاده به عنوان مبنای چنین مشروعیتی تدوین کرده است. دادن تصصین و تعهد به دفاع از فعالیت سیاسی آزاد نیروهای سیاسی خارج از حکومت، اعلام منع تعقیب ایرانیان مهاجر در صورت بازگشت آنان به مبنی و قانونی اعلام کردن احزاب و گروه‌های سیاسی مسئول تعریف فوق‌الذکر آقای تاج‌زاده.

گروه‌های سیاسی مورد اشاره آقای تاج‌زاده، نیروهای فرضی و خیالی نیستند و واقعا وجود دارند سازمان ما که تعهد خود به فعالیت در چارچوب قوانین موجود را اعلام کرده بود، از سوی حکومت جمهوری اسلامی تحت تعقیب قرار گرفت و صدفا تن از اعضا و خانواده‌اران آن اعدام شدند یا به زندان افتادند همین امروز، نهضت آزادی که اعلام کرده است علیرغم مخالفت با ولایت فقیه، حاضر است با التزام عملی به قانون اساسی، فعالیت کند، هنوز از سوی دولت خامنه‌ای به عنوان نیروی که حق فعالیت قانونی دارد و فعالیت آن مورد حمایت دولت است، اعلام نشده است.

متأسفانه این یک رسم سیاستمداران است که اعمال آنان هنگام در دست داشتن قدرت، با سخنانی که پیش از آن از دوره مسئولیت خود به زبان می‌رانند مطابقت ندارد. آقای تاج‌زاده نیز کمی دیر به فکر دفاع از «مشروعیت حداکثری» افتاده است. آشکاش ایشان در مقام معاونت وزارت کشور چنین سخنانی می‌گفت و در جهت تحقق آن اقدام می‌کرد ایشان زمانی «مشروعیت حداکثری» را تعریف می‌کنند که با گسترش روحیه پاسبی در جامعه، جنبش اصلاحات، بخش بزرگی از توان خود برای در هم شکستن مقاومت مدافعان «مشروعیت حداکثری» را از دست داده است. زمان، به نفع اصلاح طلبان حکومتی عمل نکرده است و هر چه آنان در اجرای وعده‌های خود بیشتر تعلل کرده‌اند، مواضع بیشتری را به محافظه کاران واگذار کرده‌اند. اکنون که حتی قوانینی مانند سرمایه گذاری خارجی هفتفا در پنج و خم شورای نگهبان و منع تشخیص مصلحت معطل می‌ماند، خود اصلاح طلبان حکومتی نیز می‌دانند که سخنانی نظیر آنچه در مقاله آقای تاج‌زاده آمده است، روی کاغذ باقی خواهد ماند.

فاطمه حقیقت جو:

چنانچه تعارض بین مجلس و

شورای نگهبان تداوم یابد در

یک رفراندوم مردم با حضور در

پای صندوق‌های رای به این

تعارض پایان خواهند داد.

بین مجلس و شورای نگهبان تداوم یابد در یک رفراندوم مردم با حضور در پای صندوق‌های رای به این تعارض پایان خواهند داد.

نماینده مجلس اظهار داشت: متأسفانه در بررسی صلاحیت‌ها، سلب‌ای عمل می‌شود و همین امر به نظارت استصوابی مستند می‌شود و اگر مجلس برای این مقوله فکری نکند مجلس هفتم با رد صلاحیت گسترده‌ای مواجه خواهد بود و در این مورد شنیده شده است. اداره کل نظارت شورای نگهبان در استان‌ها زمینه رد صلاحیت نامزدان احتمالی مجلس هفتم را تدارک دیده‌اند.

مشروح اظهارات گنجی و باقی در زندان اوین

مشکل اصلی من و آقای باقی این بود که

راجع به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نوشته‌ایم

در بحث قتل‌های زنجیره‌ای هر که آمد زندش. عبدالله نوری وزیر بود، ۳ دوره نماینده

مجلس بود، ولی وقتی در روزنامه‌اش بحث قتل‌ها را شروع کرد او را آوردند اوین.

من و باقی هم‌همنجین. حجاجیان را هم ترور کردند

راجع به قتل‌های زنجیره‌ای این را نوشتند. یعنی اصلا سند دولتی نیست. دادگاه تجدید نظر که مرا تیرنه کرده هم اعلام کرد که این سند نیست. وزیر ارشاد هم نامه داد و به عنوان سند جدید نوشت که این بردن الفاظ رکیک با قصد در این کار است؟ شورای نگهبان هم تأیید کرد. یله همین است که شما را می‌گیرند، آقای باقی الفاظ رکیک به کار بردیم، من راجع به سعید امامی صحبت کردم ولی اینها گفتند امانت به رهبری است، چگونه می‌توان این را به هم متصل کرد؟ ولی حالا اینجا جالب است که شما را می‌گیرند، می‌گویند امانت به رهبری کرده‌ای! می‌گویند نگرده‌ام، ولی اقا ۱۴ ماه در سلول انفرادی نگه‌ات می‌دارند تا بپذیری به رهبری امانت کرده‌ای! چنانکه یک بار آقای بخشی (که او را برداشتند) پیش من به قاضی مرتضوی گفت «آقا اگر کسی هم امانت کرده ما باید بگوییم که نکرده تا خودش هم بگوید نکردم. نه اینکه به زور به او بگوییم بگو کردم، ولی او می‌گوید نکردم». حال رویه این بوده است. من و آقای باقی و دیگر رادر طول انفرادی نگه می‌داشتند، ملاقات نمی‌دادند. تلفن قطع می‌کردند تا هر موقع پذیریم امانت می‌دادیم مشکلمان حل شود. این چه سودی برای نظام جمهوری اسلامی دارد که اکبر گنجی بگوید امانت کرده است؟ خب اگر من می‌گفتم امانت کرده‌ام چه فرقی می‌کرد؟ می‌گفتم امانت کرده‌ام هم همین مجازات را به من می‌دادند. سؤال این است که اگر من بگویم به رهبری امانت کرده‌ام به نفع نظام است؟

وی تصریح کرد: وقتی در دادگاه تجدید نظر همین دستگاه قضائی تیرنه شدم آقای علیزاده خودش پرونده را برد و برای من حکم محکومیت ۶ ساله صادر کرد. چطور می‌شود ایشان هم شاکمی من و هم قاضی من باشد؟ یعنی عقل یا شرع این اجازه را می‌دهد؟ اکنون کلیه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین تیرنه کامل شده‌اند. یعنی هیچ‌کس در این باره در زندان نیست ولی ما را می‌خواستند نکه دارند. گنجی در تشریح اتهاماتش گفت: در حکم من ۴ سال زندان به خاطر نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده دولتی در نظر گرفتند. ۱/۵ سال به دلیل امانت به امام (ره) و رهبری طرح کردند و ۶ ماه هم به عنوان تبلیغ علیه نظام مرا محکوم کردند. موضوع اسناد طبقه‌بندی شده راجع به بوتلی است که فتوکپی روزنامه‌هاست. قانون اسناد وجود دارد و اسناد طبقه‌بندی شده دولتی را تعریف کرده است، در هیچ جا فتوکپی روزنامه به عنوان سند دولتی ذکر نشده است لذا پس از آنکه تیرنه شدم آقای علیزاده در اعتراضی که نوشته بود از ما، ۱۲۵ استفاده کرد یعنی به عنوان قاضی دیگر که شاکمی من بوده اعتراض داد و پرونده را سریعاً در دیوان، درست کرده و بعد به شعبه اول دادگاه تجدید نظر که خود رئیس آن بود فرستاد و حکم صادر کرد. در حالی که این تخلف است.

وی افزود: در خود اعتراضیه علیزاده هم نوشته شده بود که «این بولتن چون فتوکپی روزنامه است سند دولتی نیست ولی آن ۲۰ - ۱۰ صفحه‌ای که اول خود وزارت ارشاد نوشته سند دولتی است». حال این ۲۰ - ۱۰ صفحه وزارت ارشاد همان است که نوشته این روزنامه‌ها

بگویم به فرض که اصلا امانت کرده‌ایم - هر چند که ما چنین کاری نگردیم و مدرک هم داریم - ولی در این قانون سؤال و استفساریه حس اکبر گنجی و عمادالدین باقی دیدار کرد. خبرنگار حقوقی ایستا نیز که طی درخواست رسمی روابط عمومی سازمان زندانها جهت پوشش خبر بازدید در کنار دیگر خبرنگاران حاضر شده بود همراه مرتضی بخشجاری و آیت‌الله نسازی از اندرگاه قرظینه و بخش زیرین آن (محل نگهداری گنجی و باقی) دیدن کرد.

طی این دیدار بیشتر از سی دقیقه اکبر گنجی و عمادالدین باقی به بیان وضعیت خویش و انتقادات راجع به نحوه حکومت خود پرداختند. در ادامه دیدار دادستان کل کشور از زندان اوین اکبر گنجی به بیان وضعیت خویش و نحوه محکومیتش پرداخت.

به گزارش خبرنگار حقوقی ایستا وی در حضور آیت‌الله نسازی، مرتضی بخشجاری و دیگر حضار گفت: مشکل اصلی من و آقای باقی این بود که ما راجع به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نوشته‌ایم. یعنی جرم اصلی ما این است و همه می‌دانند. بقیه دیگر ساختگی بود. خیلی خنده‌دار است. ما (من و باقی) آدمیم نوشیم و گفتم باید مدرسه حقانی در قوه قضائیه. به آقای یزدی هم در زمان ریاست این قوه گفتم که باند حقانی در آنجاست. ایشان هم گفتند «بله برای خود من هم شنود گذاشته بودند که رستم پیش مقام رهبری و اینها را بیرون کردم». همه این ماجرا را می‌دانست که آقای ری شهری را ایشان بیرون کرد. بنده در این نظام ۲۲ سال کار کردم. آدم بیرون از نظام نبودم که بی‌اطلاع باشم. من تمام اطلاعات این نظام را دارم. من و آقای باقی بچه این نظام هستیم آن موقع که جبهه می‌خواستند بیرون ما می‌رفتیم نه کسی دیگر. حالا اینجا آمده‌اند ولی اصلاح‌نشان به این حرف‌ها قند نمی‌دهد.

وی افزود: اینجا دیدند در باره مساله قتل‌های زنجیره‌ای نمی‌توانند ما را محاکمه کنند چرا که مدرک داریم و می‌توانیم اثبات کنیم. پس با یک بیانه دیگر تحت عنوان امانت به مقدمات و رهبری مرا مستهم و محکوم کردند. خیلی دلشان برای مقدمات و رهبری می‌سوخت؟ خب می‌گفتند به ما هم امانت کردند. چرا می‌گویند به رهبری امانت کردند؟ یعنی اگر دلسوزی و می‌خواستند فدا کنند چرا کس دیگری را بجای خود فدا می‌کنند. ما حرفمان مشخص بوده و می‌گوئیم آقای X و Y در این قتلها بوده‌اند. حال اگر من اشتباه کرده و ناقص می‌گویم به همین دلیل مرا و باقی را محکوم کنید ولی ایستا این کار را نکرده‌اند.

آقای شمس‌اخرای در مصاحبه‌ای گفته بود «آقای علیزاده به او می‌گوید که چرا روزنامه در نمی‌آوری؟ شمس هم پاسخ می‌دهد من دیگر گول نمی‌خورم، یک بار دیگر روزنامه در آورم مرا به زندان کنید». ما هم گفتیم مقامات عالی می‌گویند «این مساله را باید تا ریشه‌اش رفت» من و باقی هم گفتیم تا ریشه‌اش برویم بیبین چه کسانی در آن قتلها بوده‌اند. آمدیم گفتیم که ما را اینجا آوردند. وی تصریح کرد: ناراحت نیستیم که اکنون در زندانیم. ولی می‌خواهم

نماینده کارگران در شورای عالی تامین اجتماعی:

کارگران در شرایط کنونی

با مرگ و فقر دست و پنجه

نرم می‌کنند.

علی اصغر بادبان نماینده کارگران در شورای عالی تامین اجتماعی با اشاره به شرایط مشقت‌بار زندگی کارگران به خبرگزاری دانشجویان ایران گفت کارگران در شرایط مرگ و زندگی بسر می‌برند. وی افزود: کارگران بعنوان فروشنده و عرضه کننده نیروی کار و کارفرما بعنوان خریدار کار باید بتوانند در یک شرایط مساوی قراردادی را با یکدیگر منعقد کنند اما طی سال‌های گذشته تاکنون هیچ‌یک از قراردادهای منعقد شده میان دو طرف در شرایط مساوی نبوده است. وی گفت: کارگران در شرایط بیکاری، گرسنگی و فشارهای زندگی مجبور به پذیرش قراردادهای می‌شوند و نه شرایط مساوی و با رضایت خاطر.

به گفته وی تشکیلات کارگری در پیگیری حقوق و بویژه حق اعتصاب کاملاً مصمم و دارای اراده قاطع می‌باشند. نماینده کارگران اظهار داشت: براساس اعلان رسمی مراکز آماری کشور نظیر بانک مرکزی، وزارت امور اقتصاد و دارایی و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در حال حاضر حداقل معیشت حدود ۲/۲ برابر حداقل دستمزدی است که کارگران کشور دریافت می‌کنند.

وی گفت: آنچه به کارگران پرداخت می‌شود بسیار کمتر از حد نیاز حداقلها است و کارگران در شرایط کنونی از پوشاک، تغذیه، آموزش، مسکن و بهداشت مناسب در محرومیت بسر می‌برند.

بادبان برگزاری تجمعات منسجم و قوی توسط کارگران را پشتوانه حرکت تشکیلات کارگری در جهت دست‌یابی به حقوق کارگران دانست و یادآور شد، مشکلات و نیازهای شدید کارگران تنها در چند روز گذشته مطرح نشده بلکه مسائلی است که طی سالیان گذشته کارگران با آنها دست به گریبان بوده‌اند.

یک کارگر شرکت واحد:

شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر

۲۰ سال است جایگاه‌های کارگری

را غصب کرده‌اند.

انتخابات شوراهای اسلامی کار در شرکت واحد اتوبوسرانی تهران به صورت گزینشی و با نفوذ خانه کارگر و تباری آن با مدیریت شرکت واحد صورت می‌گیرد.

یکی از کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در گفتگو با خبرگزاری دانشجویان ایران، با اشاره به اینکه شوراهای اسلامی کار در هشت منطقه شرکت واحد اتوبوسرانی تهران فعال هستند، گفت: انتخابات شوراهای اسلامی با نظارت مستقیم وزارت کار صورت می‌گیرد که در دوره ریاست قبلی این وزارتخانه، شوراها مورد نفوذ خانه کارگر قرار گرفت و اکنون این تشکل در تمام کشور در انتخابات اعضای شوراها به صورت گزینشی عمل می‌کنند.

وی گفت: تمام کارگران شرکت واحد نسبت به عملکرد گزینش ستاد انتخاباتی در انتخاب صوری هیئت‌های تشخیص معترض هستند و این در حالی است که وزارت کار نیز در این جریان قصور کرده و تعداد زیادی از نمایندگان واقعی کارگران رد صلاحیت شده‌اند.

این کارگر با بیان اینکه کارگران منطقه دو و چهار شرکت واحد انتخابات شورا را تحریم کرده‌اند، افزود: این در حالی است که تعرفه و کارت کارگران برای گرفتن رای به اجبار از آنها گرفته می‌شود.

وی با تأکید بر اینکه شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر با تبلیغات سیاسی دروغ، ۲۰ سال است که جایگاه‌های کارگری را غصب کرده‌اند، گفت: ما نسبت به رد صلاحیت‌ها، عملکرد گزینشی ستاد انتخاباتی و تباری با مدیریت شرکت واحد و حزب خانه کارگر معترض هستیم.

است. سؤال من این است که چرا در این ملکیت پرونده‌های سیاسی به تعدادی شعبه خاص ارجاع می‌شوند. سلی‌مذهبی‌ها را به عنوان براندازی گرفتند. البته این موضوع را دادگاه انقلاب و آقای علیزاده اعلام کردند که در خانه آنها اسلحه گرفته‌اند. اسما پس از مدتی خانواده‌هایشان اعتراض کردند. مقابل دفتر سازمان ملل جمع کردند و به سراغ مجموعه‌های بین‌المللی رفته و به خاتم رابینسون و همچنین مانده‌ها مراجعه کردند. (با نامه) ولی ما که اینجا ساکت نشستیم همچنان می‌مانیم. اگر از قوای کشور توانیم به نتیجه برسیم چه چیزی می‌توانید بگویند که به مجامع بین‌المللی مراجعه نکنیم؟ چرا نباید به سازمان ملل شکایت کنیم؟ تاکنون که این کار را نکرده‌ایم خلاف عقل نبوده است؟

اساسی را نوشتیم. به دادسرای انتظامی قضات هم شکایت کردم و پرونده را به ۲ قاضی دادند ولی پس از ۱ سال اخیراً پرونده را از آنها پس گرفته و به قاضی دیگری داده‌اند که مثل آنچه درست کند. یعنی هنوز هم با اعمال نفوذ علیزاده این کار را می‌کنند. چندی قبل همسر پیش محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور رفته و لایحه اعاده دادرسی نوشتیم. مستقیماً دستور دادند که ما، رمضان اولین بار به ما مرضی دادند. ما را از کل زندانیان جدا کرده و پسانین آوردند. ظاهراً شیک است و تمیز ولی با احدالتاسی ارتباط نداریم. اینها همه خلاف این نامه است.

وی تصریح کرد: به کمیسیون اصل ۹۰ شکایت کردم که حق را به من دادند ولی قوه قضائیه برای آن اعتبار نمی‌شناسد. به حیات نظارت بر قانون اساسی هم شکایت کردم که تمام موارد تخلف از اصول قانون

«گل بهار» به بهار نرسید

ژیلا بنی یعقوب



وقتی برای تهیه گزارش به اداره پزشکی قانونی در تهران رفته بودم، «گل بهار» دختر ۲۰ ساله اهل استان چهارمحال و بختیاری را دیدم. دختری از عشاری

«گل بهار» در گوشه‌ای از سالن پراز ازدحام پزشکی قانونی پسر دو ماهه‌اش را زیر چادر پنهان کرده بود و با خجالت به او شیر می‌داد. وقتی پدر پیرش را دید که به او نزدیک می‌شود، سینه‌اش را به زور از دهان کودکش بیرون کشید و سر پا ایستاد.

لباسی برای فرزندش بخرم. «گل بهار» برایم تعریف کرد بچه‌ای که در آغوش دارد، فرزند نامشروع او از یک پسر جوان است، که در همسایگی آن‌ها زندگی می‌کند و اما حالا موضوع را انکار می‌کند. خانواده‌اش از پسر جوان به دادگاه شهر کوچکان شکایت برده‌اند و قاضی آن‌ها را برای انجام آزمایش DNA روانه تهران کرده است تا پدر واقعی فرزندش معلوم شود. در شهر خودشان امکان انجام این آزمایش وجود ندارد. و بعد پسر جوانی را با اورکت آمریکایی و شلوار چین نشانم داد که چند صندلی آن طرف‌تر نشسته بود.

گل بهار! می‌خواهم بدانم آن پسر چرا موضوع را انکار می‌کند؟

از ترس آبرویش و از ترس جاننش. می‌ترسد پیش خانواده خودش بی‌آبرو شود و خانواده من هم او را بکشد.

مگر خانواده‌ات قصد کشتن او را دارند؟ اگر جواب آزمایش مثبت شود، می‌کشندش. خودت هم می‌ترسی؟

بله خیلی می‌ترسم خانم.

کم‌کم فهمیدم چرا گل بهار از شیردادن به فرزندش خجالت می‌کشید. هیچ چیز برای پدرش به عنوان یک مرد روستایی در ایران سخت‌تر از تحمل یک بچه نامشروع در آغوش دخترش نیست. چه برسد که این دختر بخواهد به این بچه نامشروع شیر هم بدهد. حالا می‌فهمیدم که چرا کسی در خانواده گل بهار حاضر نیست فرزندش لباس بخرد. چون هیچ‌کس حاضر نیست ننگ خرید کردن برای یک فرزند نامشروع را تحمل کند.

گل بهار چند قدم دور تر از پدر و دیگر مردان خانواده‌اش که او را در سفر به تهران همراهی کرده‌اند ایستاده بود. ایستادن و یا نشستن یک زن در کنار مردان حتی اگر پدر، برادر و یا عموهایی باشند در عشیره گل بهار پذیرفتنی نیست، چه برسد که یک فرزند نامشروع هم در آغوش داشته باشد.

به همراه گل بهار به طرف پدرش رفتم. پدر سالخورده‌ای که چین و چروک صورتش بیشتر خبر از رنج‌های بسیار می‌داد تا پشت سرگذاشتن یک عمر طولانی. لباس‌های مندرسش هم نشان از فقر اقتصادی‌اش می‌داد. گل بهار با چادر مشکی‌اش، خودش را پشت من قسایم کرده بود. شاید چون نمی‌خواست چشم‌هایش توی چشم‌های پدر بیفتد. پدرش با چشمان غمگین و عصبانی‌اش اول به گل بهار نگاه کرد. بعد آب دهانش را قورت داد و به من گفت:

«اگر بسیرم از این زندگی بهتر است. یک ذره آبرو برایم باقی نمانده. دخترم شوهر نکرده اما بچه‌ای در بطن دارد. آیا ننگ بیشتر از این هم می‌شود؟ من چطور با این دختر بعد از این می‌توانم در خانواده، روستا و عشیردم سرم را بالا بگیرم.»

پرسیدم: «آیا اگر نتیجه آزمایش DNA مثبت شد، اجازه می‌دهید دخترتان با آن پسر ازدواج کند؟»

نه! هرگز! این برای من، خانواده و طایفه‌ام ننگ بزرگی است که چنین پسری داماد ما باشد. پس بالاخره می‌خواهید چه کار کنید؟

این بار به جای پدر گل بهار، پسرعمویش پاسخ را داد. شاید به این خاطر که در میان عشاری‌ها و پسرعموها جایگاه ویژه و مهمی در تصمیم‌گیری برای سرنوشت یک دختر دارند. پسرعموی گل بهار گفت:

«بچه را به پرورشگاه می‌سپاریم. که فکری هم برای آن‌ها می‌کنیم. ... همکارم را که از دور دیدم، به طرفش دویدم و لباس بچه‌گانه را از دستش قاپویدم و با کمک گل بهار لباس را بر تن پسرش کردم. در لباس تازه‌اش که به رنگ صورتی خوش‌رنگ بود، زیبایی‌اش دو چندان شد. بوسه‌ای بر پیشانی‌اش زدم و به آغوش مادرش سپردم و بعد پرسیدم:

گل بهار! نکتد بر سر بچه‌ات بلانی بیآورند؟ ندا نمی‌توانند.

آخر از کجا این قدر مطمئنی؟ قاضی از آن‌ها تعهد گرفته که کاری به کار من و بچه‌ام نداشته باشند و اگر اتفاقی برای ما بیفتد سر و کارشان با دادگاه خواهد بود.

گل بهار که از اتاق آزمایش بیرون آمد، فریاد فرزندش به آسمان بود. نمی‌دانم از گرسنگی بود یا از درد سرتگی که خودش را برای آزمایش میکشید. گل بهار فرزندش را نوازش می‌کرد تا شاید آرام شود. اما همین که سنگینی نگاه‌های خشمگین عمو و پسرعموهایش را بر خود حس کرد، بچه را زیر چادرش پنهان کرد.

او در حالی که به همراه پدر و مردان طایفه‌اش از پله‌ها پائین می‌رفت، بدون هیچ‌کلامی نگاهی به من انداخت. اما حتی دستش را هم به نشانه خداحافظی برآسم تکان نداد. فقط نگاه کرد. انگار با نگاهش می‌خواست یا من خداحافظی کند.

در راه بازگشت تمام وقت به گل بهار فکر می‌کردم و چشمان درشت و سیاهش و به پسرش فکر می‌کردم که نامی نداشت چون مادرش از ترس پدر، برادر و عموهایش حتی جرات نکرده

بچه که هنوز سیر نشده بود، سرش را این طرف و آن طرف می‌چرخاند و سینه مادرش را جستجو می‌کرد و وقتی از جستن ناامید شد، صدای گریه‌اش به هوا بلند شد. صدای گریه‌اش آن قدر بلند بود که همه مردم را متوجه خود و مادرش کرد. وقتی از گل بهار پرسیدم که چرا سینه‌ات را به زور از دهانش بیرون کشیدی، در حالی که از صحبت کردن با یک غریبه احساس ناامنی می‌کرد، گفت «هم خجالت می‌کشم، هم می‌ترسم». وقتی علت ترس و خجالتش را جویا شدم، فقط سرش را پایین انداخت و حرفی نزد.

هوا سرد بود و گل بهار سردش بود. همچنان که پسر دو ماهه‌اش سردش بود. این را وقتی انگشتان کوچک دست‌ها و پاهای نجیبش را لمس کردم فهمیدم. بچه زیبایی بود، به ویژه با آن چشمان مشکی و شرقی‌اش. تنها تن پوش او در آن هوای سرد یک لباس نازک بود. نازک و کثیف و کهنه که شاید مادر گل بهار از بچه‌های که سال‌های طولانی در بستری خانه‌شان خاک خورده، بیرون کشیده بود.

وقتی پرسیدم «چرا در این هوای سرد لباسی به این نازکی بر او پوشانده‌ای»، گفت: «لباس دیگری ندارد. آخر می‌دانید در میان خانواده ما کسی حاضر نشده برای بچه‌ام لباس بخرد. خودم هم که درآمدی ندارم.»

یک بار دیگر دست‌ها و پاهای کوچکتش را لمس کردم. سرد بود، خیلی سرد. تمام تن یک‌هو مرمور شد و انگار سرمای وجودش تا اعماق قلم پیش رفت. احساس کردم چیزی از درون مرا می‌خورد و آزارم می‌دهد.

دست توی کیفم کردم و چند اسکناس بیرون کشیدم و با التماس به همراهم که در کنارم ایستاده بود، گفتم، «تا من با مادرش صحبت می‌کنم خواهش می‌کنم خواهش من را قبول کن و از همین دور و بر برایش لباس بخر تا قدری گرمش کند.»

اول نگاهی به بچه کرد و بعد هم به من و دوان دوان رفت. و من ماندم و «گل بهار»... حالا دیگر با من احساس راحتی بیشتری می‌کرد و با صمیمیت حرف می‌زد شاید چون می‌خواستم

اینجا تهران، چهار راه پارک وی، آموزشگاه زبان‌های خارجی. در حالی که دانشجویان زبان انگلیسی که غالب آنها را افراد بالای ۱۸ و ۲۰ سال تشکیل می‌دهند، آماده رفتن به کلاس‌های درس می‌شوند، یکی از مسئولان در حال صحبت کردن با مردی است که به نظر می‌رسد پیام‌آور خبری چندان خوش نباشد.

وقتی دانشجویان به کلاس می‌آیند معلم کلاس که جوانی تحصیل کرده و دانشجوی دکتری زبان انگلیسی است وارد کلاس می‌شود و به دانشجویان اعلام می‌کند: طبق اعلام اداره اماکن، از این به بعد کلاس‌های خانم‌ها و آقایان جدا از هم تشکیل خواهد شد. یکی از دانشجویان می‌پرسد: «که چه شود؟» معلم پاسخ می‌دهد: خدا می‌داند.

معلم اعلام کرد که از ۴۸ ساعت بعد کلاس خانم‌ها و آقایان جدا خواهد بود و چون تعداد پسرها و دخترها در کلاس‌ها یک اندازه نیست، بعضی از کلاس‌ها تا ترم بعدی منحل خواهد شد. یکی می‌پرسد: «مگر قرار است ما در کلاس چکار کنیم که...؟» او جوان ترین عضو کلاس است. اما دیگری که خانمی خانه‌دار است می‌گوید: «دل‌م برای جوان‌هایمان می‌سوزد. با این همه بی‌اعتمادی...»

و کلاس‌های زبان هم بعد از این مردانه و زنانه خواهند شد. البته به کسی گفته نشد که چرا؟ فقط گفتند دستور است. یکی از دانشجویان کلاس‌های زبان می‌گوید: «بالاخره هر دستوری باید یک منطقی داشته باشد منطقی که بشود ضرورتش را فهمید. این چه منطقی است که از آن فقط توخین نصیب ما می‌شود.»

اما موضوع چیست؟ جداسازی دختران و پسران در کلاس‌های آموزشی ناشی از نگرانی بخشی از سرکردگان حکومت است. آنها آمارهایی را در ارتباط با فساد جنسی از گوشه و کنار شهر شنیده‌اند و مطابق معمول رادحل مشکل را در جداسازی

بود نامی او برگزیند. وقتی از مقابل ساختمان دادگستری تهران عبور می‌کردم، نمی‌دانم چرا یک هو به یاد لیلا فتاحی، دختر ۱۲ ساله، افتادم که هفت سال پیش در راه مدرسه توسط سه پسر ربوده شد. هر سه نفر به او تجاوز کردند و سپس آن قدر کشتش زدند که زیر ضربه‌های متعدد مشت و لگدشان جان داد. آن‌ها پس از هفت سال هنوز مجازات نشده‌اند.

چندی پیش مادر لیلا فتاحی به همراه شوهرش و به نشانه اعتراض به مجازات نشدن قاتلان دخترشان جلوی دادگستری به تحصن نشستند. هر دو کفن پوشیده بودند، یعنی برای ستاندن حق فرزندمان حتی برای مرگ هم آماده‌ایم.

مادر لیلا هنوز هم با اندوه فراوان روزی را به یاد می‌آورد که برای قاتلان دخترش حکم قصاص صادر شده بود. آن روز از دادگستری تهران با او تماس گرفته و گفته بودند: «اگر می‌خواهی قاتلان فرزندت مجازات شوند باید نصف دیه سه مرد کامل را پرداخت کنی.»

خانواده لیلا بعد از تماس دادگستری تهران با فروش خانه، اتومبیل و همه لوازم زندگی‌شان در صدد اجرای حکم قصاص برمی‌آیند که به دلایل نامعلومی اجرا نمی‌شود.

«شیرین عبادی» به عنوان وکیل افتخاری پرونده لیلا می‌گوید: «در این پرونده مسائله‌ای که موضوع را دردناک‌تر می‌کند این است که خانواده‌ای دخترشان مورد تجاوز قرار می‌گیرد و به قتل می‌رسد و دادگاه بدون در نظر گرفتن وضعیت

خجالت ژاپنی

ادامه از صفحه ۱۲

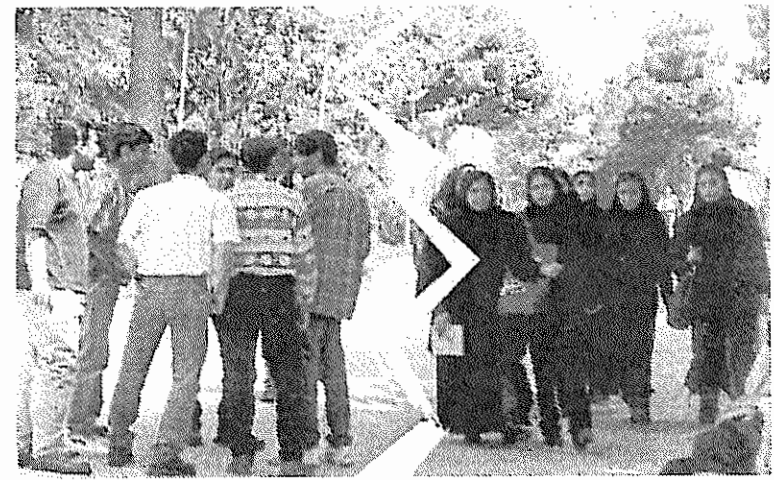
خسلیلی‌ها در ژاپن از «یونیتی شیرو کوزومی» نخست‌وزیر گرفته تا اپوزیسیون صحبت از لزوم رفرم و بازسازی می‌کنند اما تاکنون هیچ اتفاقی نیفتاده است. در این بحث صدایی از اقتصاد بگوش نمی‌رسد. در زمان معجزه اقتصادی یکی از ضرب‌المثل‌های معروف می‌گفت: ژاپن سیاستمداران درجه سه دارد اما شرکت‌های درجه یک. اکنون به اثبات رسیده است که اقتصاد هم قابلیت و توانایی تصمیم‌گیری ندارد. میتسوبیسی هنوز هم همه چیز تولید می‌کند: دوربین، توربین و راکت. سونی بازار ضررده تولید فیلم را هنوز هم رها نمی‌کند. فقط نسیان جرات کرد و چند کارخانه را تعطیل کرد - برای این کار هم یک مدیر خارجی لازم بود.

بر اساس نظر «فومی یاکی ساتو» مشکل اساسی اینست که: امروز کنسرن‌های ژاپنی به اقتصاد این کشور ضرر می‌رسانند. منظور او نه کیفیت نیروی کار و تکنولوژی ژاپن است، بلکه صحبت او از مدیران کنسرن‌های بزرگ است. او می‌گوید: از زمان جنگ دوم جهانی هیچ چیز در مدیریت کنسرن‌ها تغییر نکرده. مدیران همه تلاس خود را برای تقویت احساس خانواده بزرگ در کنسرن بکار می‌بندند. و از آنجائی که برای «فومی یاکی ساتو» هنوز مشخص نیست چه کسی این روش مدیریت را کنار خواهد گذارد، او معتقد است رکود بین پنج تا ده سال در ژاپن ادامه خواهد داشت.

داده‌اند، حتی یک شرکت مقاطعه‌کار ساختمانی، یک سوپرمارکت زنجیره‌ای و یا یک بانک واقعا مهم ورشکست نشده است. حقوق بیکارشدگان در سال اول بیکاری به بالاترین میزان آن در بین کشورهای OECD است.

بدین ترتیب خروج ژاپن از تله بدهکاری تنها از راه تورم امکان پذیر است. اما اگر بهره سرمایه افزایش یابد چه اتفاقی رخ خواهد داد، کسی امروز نمی‌داند. رشد اقتصاد سیر سعودی دارد و صادرات به آمریکا سوخت این رشد را تامین می‌کند. پس از درج‌زدن در این سال امید افزایش ۱/۵ درصدی صادرات ژاپنی برای سال آینده وجود دارد.

برای بازیابی سلامت اقتصادی ژاپن نیروی کافی از خود ندارد. سخنگوی وزارت دارایی «مساکی امورا» می‌گوید: مسئولیت دولت تامین ثبات در اقتصاد کلان است. اما او می‌گوید: تاکنون ما گرانیگاه را بر تامین ثبات و نه رفرم قرار داده‌ایم. در واقع در حالی که ژاپن هر روز عمیق‌تر در گرداب بدهکاری فرو می‌رود، نتیجه سیاست موفق تامین ثبات به تعویق انداختن تصمیم‌گیری سیاست و اقتصاد برای رفرم بوده است. آیا تنها یک پرش اقتصادی امکان بازگشت را فراهم می‌کند؟ در صحبت‌های رسمی «امورا» که مدافع رفرم است تا این حد فراموشی رود. او می‌گوید: در انگلیس هم بازسازی سیستم ۳۰ سال طول کشید.



حقوق شهروندان است. طراحان این سیاست شهروندان را فاقد عقل و شعور در تنظیم مناسبات تلقی می‌کنند و حق اولیه آنها را در انتخاب مناسبات سلب می‌کنند. تمامیت‌گرایان در خصوصی‌ترین مناسبات اجتماعی دخالت می‌کنند و به خود اجازه می‌دهند که با دستور، بخش‌نامه مناسبات انسان را بر پایه نگرش عقب‌مانده و واپس‌گرای خود تنظیم کنند.

جداسازی در محیط‌های فرهنگی و آموزشی پیامدهای فوق‌العاده زیان‌باری برای جامعه دارد. این اقدام ناشی از فقر نگاه جامعه شناسانه و آسیب شناسانه است و مناسبات زیرزمینی را بر ابعاد بحران می‌افزاید. اعلام مجدد سیاست جداسازی بی‌احترامی به

دختران و پسران: ما انسانی‌ها، ما را جدا نکنید!

جداسازی و قطع مناسبات انسانی در طی حکومت جمهوری اسلامی نه تنها به کاهش نگرانی سران حکومت منجر نشده است بلکه به گفته مسئول سازمان ملی جوانان به یک ولع و عطش جنسی منجر شده و بحران جنسی را در بین جوانان آفریده است. تجربه نشان داده است که سیاست‌های مهار نیروی جنسی که مبتنی بر مکانیسم جداسازی است تنها اثر عکس داشته است و در عمل با شکست مواجه شده است. با این وجود آنها این سیاست ورشکسته را ادامه می‌دهند و روزیروز بر ابعاد بحران می‌افزایند.

دیده‌اند. جداسازی و قطع مناسبات انسانی در طی حکومت جمهوری اسلامی نه تنها به کاهش نگرانی سران حکومت منجر نشده است بلکه به گفته مسئول سازمان ملی جوانان به یک ولع و عطش جنسی منجر شده و بحران جنسی را در بین جوانان آفریده است. تجربه نشان داده است که سیاست‌های مهار نیروی جنسی که مبتنی بر مکانیسم جداسازی است تنها اثر عکس داشته است و در عمل با شکست مواجه شده است. با این وجود آنها این سیاست ورشکسته را ادامه می‌دهند و روزیروز بر ابعاد بحران می‌افزایند. اعلام مجدد سیاست جداسازی بی‌احترامی به

نگاهی به گرایشهای سیاسی در سازمان گروهبندی و فراکسیون بر چه پایه‌ای؟

بهروز خلیق

در سازمان ما سه گرایش شاخص در عرصه فط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری وجود دارد. این گرایش‌ها که از سال‌ها قبل شکل گرفته و کمابیش در کنگره‌های قبلی نمود یافته بود، در کنگره هفتم با ارائه اسناد سیاسی که به درجاتی بین گرایش‌ها را بازتاب می‌داد، سیاسی ارزشی پیدا کرد.

صف‌آرانی گرایش‌های سیاسی در کنگره خیر سازمان و عدم تصویب اسناد سیاسی پیشنهادی، موضوع این گرایش‌ها را به مسئله جدی سازمان تبدیل کرد. از این رو شناخت این قوه و جایگاه آن در وضعیت فعلی سازمان مری است ضروری. می‌توان از زوایا و جوانب مختلف به این موضوع پرداخت. در این مقاله تنها به موضوع نامگذاری گرایش‌ها، گروهبندی فراکسیون نامگذاری شده است.

نامگذاری گرایش‌ها

عده‌ای به دلخواه و بر پایه تمایل خود، گرایش‌های سیاسی موجود در سازمان را با واژه‌های «راست»، «میان» و «چپ» نامگذاری کرده‌اند. آنها کشیده‌اند این نام‌ها را در ذهن‌ها جا بیندازند به گونه‌ای که هیچ تاملی را بر سر نیاندازند. بندرت مشاهده می‌شود که اطلاق این واژه‌ها نسبت به گرایش‌های سیاسی در یک سازمان چپ از جانب نامگذارانش مورد تردید

گرایش‌های فکری و سیاسی به اپورتونیزم، رویزیونیست، چپ و راست پرهیز کند.

ما پذیرفته‌ایم که در چهارچوب حزب «خالص چپ» که همواره در صدد پاک کردن صفوف خود از گرایش‌های «انحرافی» است، قرار نداریم. ما برخورد مطلق نسبت به مقوله طبقات و مبارزه طبقاتی را کنار گذاشتیم. در عین حالی که اعتقاد عمیق خودمان را به مبارزه طبقاتی و بر وجود طبقات در جامعه به‌مثابه یک امر عینی حفظ نمودیم.

نظر ما بر این است که سیمای سازمان نباید تنها بر پایه نگرش طبقاتی ساخته شود. بلکه بعنوان مدافع دموکراسی و جامعه مدنی، حامی

در یک سازمان چپ تقسیم‌کردن گرایش‌های سیاسی به «چپ»، «میان» و «راست» فاقد منطق است. اگر نیروی «راست» و «میان» در سازمان وجود دارد که مجموعه‌اشان اکثریت آن را تشکیل می‌دهند، می‌بایست آن را به عنوان جریان متعلق به طبقات «بالا» و «اقتدار میانی» جامعه به حساب آورد و نه یک جریان چپ

قرار گیرد. بویژه، این واژه‌ها مثل نقل و نبات از جانب گرایشی که بر خود نام «چپ» گذاشته است، بکار برده می‌شود. بخشی از آنها با توجه به بار ارزشی واژه «چپ» در یک سازمان سیاسی چپ، اطلاق این واژه را در مورد خود و «راست» و «میان» را در مورد سایر گرایش‌های سیاسی از بهر تبلیغی بکار می‌گیرند. اما صرف‌نظر از بهر تبلیغی که سبب این سبب از واژه‌های مزبور، آیا لازمست به این مسئله پاسخ داد که آیا در یک سازمان چپ کاربست اینجا است؟ و آیا اطلاق این واژه‌ها به گرایش‌های سیاسی از منطق قابل دفاعی برخوردار است؟

واژه «راست»، «چپ» و «میان» که از قرن نوزدهم متداول شده است. در پیوند تنگاتنگ با مقوله طبقات در جامعه، دیدگاه‌ها و برنامه‌ها مطرح است. این واژه‌ها دارای بار طبقاتی است و متعلق به طبقه سرمایه‌دار، طبقه کارگر و اقتدار میانی جامعه است. احزاب سیاسی که منافع طبقاتی مزبور را بازتاب می‌دهند به لحاظ گرایش طبقاتی اجتماعی با همین واژه‌ها نامیده می‌شوند. (احزاب راست، میان و چپ) احزاب سیاسی که مدافع منافع طبقه کارگر و اقتدار زحمتکش (مزدبگیران) بوده و از عدالت اجتماعی دفاع و در صف بندی بین کار و سرمایه جانب کار را دارند، جزو احزاب چپ بشمار می‌آیند. مگر اینکه حزبی از آماج‌ها و برنامه‌های خود فاصله بگیرد و برنامه متعلق به سایر طبقات را برگزیند.

واژه «راست»، «چپ» و «میان» که از قرن نوزدهم متداول شده است. در پیوند تنگاتنگ با مقوله طبقات در جامعه، دیدگاه‌ها و برنامه‌ها مطرح است. این واژه‌ها دارای بار طبقاتی است و متعلق به طبقه سرمایه‌دار، طبقه کارگر و اقتدار میانی جامعه است. احزاب سیاسی که منافع طبقاتی مزبور را بازتاب می‌دهند به لحاظ گرایش طبقاتی اجتماعی با همین واژه‌ها نامیده می‌شوند. (احزاب راست، میان و چپ) احزاب سیاسی که مدافع منافع طبقه کارگر و اقتدار زحمتکش (مزدبگیران) بوده و از عدالت اجتماعی دفاع و در صف بندی بین کار و سرمایه جانب کار را دارند، جزو احزاب چپ بشمار می‌آیند. مگر اینکه حزبی از آماج‌ها و برنامه‌های خود فاصله بگیرد و برنامه متعلق به سایر طبقات را برگزیند.

گرچه مفهوم چپ از ابتدا تاکنون و بویژه در طی دو دهه اخیر با تحولات اساسی مواجه بوده است ولی هنوز تقسیم‌بندی طبقاتی حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در بین احزاب سیاسی اعتبار خود را حفظ کرده است و شکل‌گیری احزاب دیگر (نظیر حزب سبز) نتوانسته است که این تقسیم‌بندی را به کنار بزند. این مسئله در کشور ما نیز به درجاتی صدق دارد و عنصر طبقاتی در تقسیم‌بندی جریان‌های سیاسی کمابیش معتبر است.

از این رو نمی‌توان بدوخواه جریان‌ها و نیروهای که از دموکراسی، عدالت اجتماعی و منافع اقتدار پائین جامعه دفاع می‌کنند و برنامه‌هایشان در این راستا است، از جریان چپ بیرون راند و یا برحسب خط مشی سیاسی‌اشان نسبت به حکومت بر آنها نام «راست» گذاشت. در جنبش کمونیستی که از یک ایدئولوژی معینی دفاع می‌کرد، گرایش‌هایی که از آن فاصله می‌گرفتند و یا دیدگاه‌های متفاوتی را در این یا آن عرصه ارائه می‌کردند، به مثابه جریان‌های رویزیونیست و اپورتونیزم قلمداد می‌شدند و یا به «راست‌روی» و «چپ‌روی» منتهم می‌گشتند.

بخشی از نیروی چپ بعد از فروپاشی اتحاد شوروی از جنبش کمونیستی جدا شد. حزب ایدئولوژیک را نفی کرد و به باز تعریف چپ پرداخت. آنها برخورد تنگ با مقوله چپ را که تنها جریان‌های محدودی را شامل می‌شد، کنار گذاشتند و راه را برای پذیرش دیدگاه‌های نو در چپ باز و از اتهام‌زدن به صاحبان اندیشه‌های نو اجتناب ورزیدند.

سازمان ما نیز همانند بسیاری از جریان‌های چپ در از اوائل دهه ۹۰ از چپ ستی و از حزب ایدئولوژیک فاصله گرفت و کشید سیمای خود را بعنوان یک جریان چپ، دموکرات، لائیک و مدرن ترسیم نماید و از مستهم کردن

دارد و نمی‌تواند منطقی و قابل دفاع باشد. می‌دانیم که در دهه‌های اخیر اصطلاح‌های راست و چپ برای فراکسیون‌های داخلی برخی احزاب نیز به کار گرفته می‌شود. چنانچه در حزب محافظه کار انگلستان مراد از جناح چپ محافظه کارانی هستند که برخی از مفاهیم چپ، مانند برنامه‌ریزی اقتصادی، گسترش خدمات اجتماعی و آزادی مستعمره‌ها را می‌پذیرند. در حزب کارگران آن کشور، مراد از جناح چپ گروهی است که عوادار سوسیالیسم است و جناح راست عنوان غیرسوسیالیست‌ها یا لیبرال‌ها در آن حزب است.

چنانچه مشاهده می‌شود اولاً مبنای کاربست این واژه برای دسته‌بندی‌های داخلی احزاب امر دیدگاهی و برنامه‌ای است و نه لزوماً خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری‌ها. ثانیاً، نام‌ها تا حدودی نشان‌دهنده گرایش‌های طبقاتی است. در سازمان ما چنین تفکیک‌هایی مشاهده نمی‌شود.

برخی تلاش می‌کنند که خط تمایز را با انقلاب و رفم ترسیم کنند. در این زمینه نیز بحث‌های جدی جاری نشده است تا دیدگاه امروزین ما در مورد رفم و انقلاب مشخص شود. هنوز استراتژی سازمان تدوین نشده است تا بتوان بر پایه آن تفکیک‌ها را توجیح کرد (استراتژی انقلاب و رفم). بنابراین نمی‌توان گفت که تقسیم‌بندی راست و چپ میانه بر پایه چگونگی برخورد با امر تحولات شکل گرفته است.

در اوایل قرن بیستم انشعاب بزرگی در صفوف سوسیال دموکراسی صورت گرفت و دو جریان تشارخی را پدید آورد (سوسیال دموکرات‌ها و کمونیست‌ها). کمونیست‌ها سوسیال دموکرات‌ها را به عنوان رفرمیست‌ها طرد و از صفوف خود راندند. با توجه لاتی که در دهه‌های اخیر صورت گرفته چنین برخوردهایی اعتبار خود را از دست داده است. امروز چپ در مفهوم وسیع آن بکار گرفته می‌شود که گروهبندی به‌په‌دخواه (اصلاح طلب) و انقلاب‌خواه را در بر می‌گیرد. نمی‌توان

در سازمان ما عده‌ای که در دو سوی گرایش‌های سیاسی قرار دارند تلاش می‌کنند که فراکسیون را بر پایه خط مشی سیاسی شکل دهند.

آنها به جای اینکه امکان فراهم آورند که بحث‌های نظری و برنامه‌ای شکوفا شود و ابعاد اختلافات در این عرصه‌ها که پایه و اساس یک حزب چپ است، مشخص گردد به تازاندن فراکسیون و تحکیم گروهبندی بر پایه خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری اقدام می‌کنند

انقلابیون را چپ و اصلاح‌طلبان را راست نامید. چراکه هر دو به آماج‌های چپ پایبند هستند و برنامه‌های آنها در دفاع از اقتدار پائین جامعه است. ولی به شیوه‌ها و اشکال متفاوت تحولات اجتماعی اعتقاد دارند.

در نهایت باید گفت کاربست واژه‌های راست، میان و چپ در ارتباط با گرایش‌های سیاسی موجود در سازمان منطقی و قابل دفاع نیست. آنچه در عرصه سیاسی نسبت به گرایش‌های سیاسی متداول است واژه‌های محافظه کار، معتدل، رادیکال و واژه‌های نظیر راست‌روی و چپ‌روی بوده است.

گروهبندی و فراکسیون

دو گرایش از سه گرایش سیاسی موجود در سازمان به درجات متفاوت به دو گروهبندی تبدیل شده‌اند. تمایل قوی وجود دارد که این گروهبندی‌ها تثبیت شود و گرایش سوم نیز در جهت تشکیل گروهبندی حرکت کند. خواست آنها این است که نیروهای سازمان بین این گرایش‌ها پلازیزه گردند. برخی مشکل سازمان در آن می‌بینند که گرایش‌های سیاسی در حد دسته‌بندی باقی مانده است و به فراکسیون فرا نروئیده است.

در این نظر یک عنصر واقعی وجود دارد که دسته‌بندی برای سازمان زیانبار است. ولی باید پرسید که تشکیل گروهبندی و فراکسیون در یک سازمان چپ براساس گرایش‌های سیاسی منطقی است؟

آنچه در سازمان چپ می‌تواند پایه فراکسیون قرار گیرد «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» و «برنامه» و در امتداد آن خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری‌ها است. در کنگره پنجم سازمان بیش از ۹۰ درصد از نمایندگان به سند «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» رای دادند. این امر نشان از هم‌نظری اعضای سازمان در حوزه «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» است.

در حیات سازمان طی دو دهه اخیر مشاهده

نشده است که تفکیک‌ها و تمایزات قابل توجهی پیرامون «اهداف و دیدگاه‌ها» شکل گرفته باشد تا بر پایه آن بتوان منشأ گروهبندی موجود را در آن حوزه توضیح داد. گرچه گرایش‌هایی در دو طیف مشاهده می‌شوند که دیدگاه‌های آن در چهارچوب سند «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» نمی‌گنجد ولی این گرایش‌ها ضعیف و غیر موثر هستند.

منتفی نیست زمانی که بحثها پیرامون مسائل نظری و نوع حزب «چپ» در سازمان تعمیق یابد ما شاهد شکل‌گیری دیدگاه‌های متفاوت باشیم که در تداوم و گسترش آن به گرایش‌های نظری فرا روید.

در سازمان ما در عرصه مسائل برنامه‌ای و استراتژی در دهه اخیر کار جدی صورت نگرفته است (به غیر از ارائه برنامه توسعه به کنگره سوم). لذا هنوز معلوم نیست که در این زمینه چه اختلافات و اشتراکاتی وجود دارد.

از اینرو می‌توان گفت که گرایش‌های موجود در سازمان در حوزه سیاسی قابل بررسی است و آنها تماماً امتداد یافته از مسائل دیدگاهی و برنامه‌ای نیست.

در سازمان مسا در دوره مهاجرت «سیاست‌زدگی» به جای «عمل‌زدگی» که گرایش دیرینه در سازمان ما بود، نشسته است و بر سایر وجوه حیات سازمان سایه انداخته و به صورت ملاک اصلی در صف‌بندی‌ها در آمده و مسائل نظری و برنامه‌ای را به حاشیه رانده است.

پدیده «سیاست‌زدگی» که به بارزترین وجه در شکل‌دادن گروهبندی و فراکسیون بر پایه گرایش‌های سیاسی دیده می‌شود، نه نشانه بلوغ بلکه مشخصه واپس‌ماندگی است. «سیاست‌زدگی» در سازمان ما نوعی فروکاستن تمامی وجوه حیات حزبی به وجه سیاسی و بنابراین نفی استقلال نسبی سایر وجوه حیات حزبی است.

این برخورد از جانب دو گرایش در سازمان دامن زده می‌شود. گرایشی که می‌خواهد سازمان ما را به یک جریان صرفاً سیاسی تقلیل دهد و از پرداختن به مسائل نظری و برنامه‌ای اجتناب می‌ورزد و گرایشی که در پیشانی سند سیاسی پستی از سند «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» را قرار می‌دهد که پایبندی خود را به اهداف سازمان نشان دهد ولی در عمل همانند گرایش قبلی در حوزه سیاسی عمل می‌کند.

در سازمان ما عده‌ای که در دو سوی گرایش‌های سیاسی قرار دارند تلاش می‌کنند که فراکسیون را بر پایه خط مشی سیاسی شکل دهند. آنها به جای اینکه امکان فراهم آورند که بحث‌های نظری و برنامه‌ای شکوفا شود و ابعاد اختلافات در این عرصه‌ها که پایه و اساس یک حزب چپ است، مشخص گردد به تازاندن فراکسیون و تحکیم گروهبندی بر پایه خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری اقدام می‌کنند. حتی تلاش نمی‌شود که به ریشه اختلافات در حوزه سیاسی پرداخته شود. چالش‌ها در محدوده سیاست‌ها نسبت به جمهوری اسلامی و جناح‌های آن باقی می‌ماند. در حالی که اگر بحث‌ها پیرامون مسائل پایداری تعمیق پیدا کند امکان بهم‌خوردن چنین گروهبندی و تشکیل گروهبندی‌های احتمالی دیگر با ترکیب‌های متفاوت از گروهبندی‌های فعلی وجود دارد.

«آماج‌ها و دیدگاه‌ها» و «برنامه» حوزه‌های نسبتاً پایدار در حیات یک سازمان چپ است، در حالیکه خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری به جهت خصلت امر سیاسی و تحولات شتابنده در جامعه ما عصری پویا و متحول است. همواره این امکان وجود دارد که تغییراتی در مواضع سیاسی صورت گیرد و افراد در مقاطع مختلف این یا آن موضع را انتخاب کنند.

تشکیل گروهبندی بر پایه گرایش‌های سیاسی حصار تنگی را برای افراد بوجود می‌آورد. از استقلال آنها می‌کاهد و محدودیت‌های ناپذیرنی را بر آنها تحمیل می‌کند. گاه منافع گروهی و مناسبات درونی آنها افراد را مجبور به اتخاذ مواضعی می‌سازد که مغایر نظرات فردی آنها است و گاه اتخاذ موضع متفاوت از جانب افراد

منجر به طرد آنها می‌گردد. در عین حال تأکید بر اختلافات بدون توجه به اشتراکات، تازاندن گروهبندی، تعجیل در شکل‌دادن فراکسیون، سازمان ما را از پرداختن به مسائل جدی‌تر و عمیق‌تر باز می‌دارد، انرژی‌ها را بیشتر مصروف مسائل درون سازمانی می‌کند و از حضور فعال سازمان در عرصه سیاسی و تاثیرگذاری بر روندهای جاری در کشور می‌کاهد.

تلاش برای جلب‌کردن گرایش‌های سیاسی و تبدیل آن به گروهبندی امکان‌ناپذیر است و تاثیرپذیری را در سازمان کاهش می‌دهد و از استقلال نظری و فکری افراد می‌کاهد. از سوی دیگر ترس از پاشیدن و یا کوچک‌شدن گروهبندی مقاومت در مقابل پذیرش اندیشه و سیاست‌های نو را تشدید می‌کند و به مناسبات ناسالم و شیوه‌های غیردموکراتیک در حل مسائل سازمان دامن می‌زند.

تاکنون تثبیت گروهبندی و حرکات پیش‌رس و اراده‌گرایی برای تشکیل فراکسیون بر پایه گرایش‌های سیاسی به سازمان آسیب‌های جدی زده و به فطبی شدن نیروها و گرایش‌ها یاری رسانده و مشکلات عدیده‌ای را در کار سازمان بوجود آورده است.

بغلاذ آنهاهایی که برای تثبیت دسته‌بندی

تاکید بر اختلافات بدون توجه به اشتراکات، تازاندن گروهبندی، تعجیل در شکل‌دادن فراکسیون، سازمان ما را از پرداختن به مسائل جدی‌تر و عمیق‌تر باز می‌دارد، انرژی‌ها را بیشتر مصروف مسائل درون سازمانی می‌کند و از حضور فعال سازمان در عرصه سیاسی و تاثیرگذاری بر روندهای جاری در کشور می‌کاهد

می‌کوشند تاکنون برنامه‌ای ارائه نکرده‌اند که مشخصه فراکسیون در سازمان ما باشد و نشان دهد که در چه وجوهی با سایرین تمایزاتی دارند و سایرین نیز بدانند که با آن چگونه برخورد کنند. اگر فراکسیون بر پایه دیدگاه‌ها و برنامه‌ها پدید می‌آید و اشتراکات و تمایزات روشن می‌شود، می‌توانست بر اساس موازین حزبی مناسبات، حقوق و وظایف فراکسیون‌ها حرکت کند و مشکلات کمتری را در حیات سازمان بوجود آورد.

کنگره هفتم و گروهبندی‌ها

وجود گرایش‌های سیاسی در سازمان امری است مسلم و بدیهی. اما تشکیل گروهبندی و تلاش برای فرارویاندن آن به فراکسیون بر پایه گرایش‌های سیاسی امری است خطا، مشکل‌افزین و زودرس. مسائلی که در ارتباط با کنگره هفتم پیش آمد این امر را مسلم کرد. حرکت بر پایه گروهبندی و تلاش برای تحمیل گروهبندی به آن گرایش‌های سیاسی که اعتقاد به دسته‌بندی و فراکسیون صرفاً در حوزه سیاسی در سازمان چپ ندارد و بر آنست که مسائل نظری و برنامه‌ای را به میان کشد و آن را مبنای دوری‌ها و نزديکی‌ها قرار دهد، پارامتر مهم در فراهم‌آمدن مشکلاتی بود که در کنگره هفتم پیش آمد.

در شورای مرکزی قبیل از کنگره دو گروهبندی موجود در همسویی با هم اجازه ندادند که کمیسیون اسناد تشکیل شود و کار مشترک و همفکری در کمیسیون صورت گیرد، و کنگره سازمان همانند دوره‌های قبلی با سند کمیسیونی و یا سندهای ارائه شده از جانب کمیسیون مواجه گردد و در مورد آنها رای خود را اعلام دارد. آنها بر ارائه سند سیاسی توسط افراد و گروهبندی پای فشرده‌اند.

آنچه قبل از کنگره توسط شورای مرکزی می‌بایست انجام گیرد، توسط کنگره صورت گرفت و کمیسیون اسناد تشکیل گردید. اما فرصت‌ها و امکانات مناسب که قبل از کنگره وجود داشت، از دست رفت و یا قطعی شدن نیروها، مشکلات عدیده‌ای فراهم آمد.

امید است کنگره هفتم تجربه پسرایی برای نیروهای سازمان باشد و آنها دریافته باشند که راه حل مشکلات در صلب‌کردن دسته‌بندی و فرارویاندن آن به فراکسیون بر پایه گرایش‌های سیاسی نیست. آنچه ضرورت دارد، در درجه اول نه شکل‌دادن دسته‌بندی در ارتباط با ارزیابی از عملکرد اصلاح‌طلبان حکومتی و سیاست ما نسبت به آنها، بلکه سازمان‌دادن بحث‌ها پیرامون نگاه ما به امر سیاست و جایگاه آن در حیات سازمان چپ، منتهای برخورد در امر سیاست‌گذاری، مقولات مربوط به برنامه‌ای و «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» است.

اگر در طی پیشرفت بحث‌ها دیدگاه‌ها و برنامه‌های متفاوتی شکل گرفت و بر پایه آن فراکسیون یا فراکسیون‌هایی پدید آمدند، آن موقع با توجه به اشتراکات و تمایزاتی می‌توان بر اساس موازین زندگی حزبی فعالیت کرد و سازمان را پیش برد. در چنین شرایطی مشخص خواهد شد که فراکسیون در سازمان ما سبازاه واقعی دارد و از آن اجتنابی نیست. وجود فراکسیون با حقوق معین‌شده می‌تواند امر سالم و پیش‌برنده در سازمان باشد، در حالی که دسته‌بندی تمام عوارض منفی خود را به درون سازمان آورده است.

دیالکتیک انقلاب و رفرم

سهراب مبشری

روند رفرم‌ها در ایران که پیروزی اصلاح‌طلبان مجلس ششم به آخرین موفقیت قابل توجه خود تاکنون دست یافت، از آن هنگام به بعد عملاً متوقف شد. در دو سال اخیر، محافظه‌کاران در یورش سازمان‌یافته، بسیاری از دستاوردهای جنبش اصلاحات را از میان برده‌اند. مطبوعات اصلاح‌طلب، با به زندان افتادن شجاع‌ترین روزنامه‌نگاران و تعطیلی نشریات به دستور شخص رهبر، در بهترین حالت در اصلاح‌طلبی دچار محافظه‌کاری شده‌اند. جنبش دانشجویی، رکن دیگر اصلاحات، با یورش قوه قضائیه به فعالان این جنبش و بازداشت شماری از آنان، با انشقاق در دفتر تحکیم وحدت و حاکم شدن سرخوردگی بر بسیاری از جوانان و دانشجویان، به رکود فرو رفته است. پرونده قتل‌های زنجیردای که در سال‌های ۷۷ و ۷۸، زلزله‌ای بر ارکان دستگاه امنیتی مخوف جمهوری اسلامی افکند، در دو سال اخیر به فراموشی سپرده شد.

فهرست موفقیت‌های مخالفان اصلاحات در دو سال اخیر را می‌توان باز هم ادامه داد. این «ضد اصلاحات» از چشم مردم ایران و فعالان جنبش اصلاح‌طلبی پنهان نمانده و تنش‌های مختلفی برانگیخته است. برخی می‌گویند اصلاحات در ایران به بن‌بست نرسیده است و تنها دچار نوعی رکود موقت شده است. این گروه از ناظران، به تحولاتی که فارغ از روندهای سیاسی در بطن جامعه ایران جریان دارد اشاره می‌کنند و معتقدند این تحولات، روند اصلاحات را بازگشت‌ناپذیر کرده است. شماری دیگر، از اصلاحات قطع امید کرده‌اند و می‌گویند جمهوری اسلامی آخرین فرصت خود برای اصلاحات از بالا و از درون را از دست داده است و چنین اصلاحاتی دیگر نمی‌تواند به خواستهای مردم ایران در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پاسخ دهد. بسیاری از نیروهای که پایگاه اجتماعی اصلاحات را تشکیل می‌دهند، به ویژه میان جوانان و دانشجویان دچار یاس شده‌اند. چنین شرایطی، در برابر همه نیروهای که برای تحقق دمکراسی در ایران مبارزه می‌کنند، این پرسش را قرار داده است که اکنون مناسب‌ترین شعارها و تاکتیک‌ها برای دستیابی به یک هدف استراتژیک، کدامند؟ آیا باید اهدافی را در دستور روز قرار داد که بتواند حد معینی از همراهی و پشتیبانی از سوی اصلاح‌طلبان درون حکومت را نیز تأمین کند یا از در نظر گرفتن ظرفیت سیاسی بالفعل این نیروها به عنوان شرط تعیین‌کننده در انتخاب تاکتیک، اجتناب ورزید؟ بالطبع، این دو گونه پاسخ، به دو مشی سیاسی متفاوت و تاکتیک‌های متفاوتی می‌انجامد. در هر مورد مشخص، ممکن است دو سیاست مختلف از این دو ارزیابی از شرایط منتج شود. یکی به فراخواندن مردم به رای دادن به خاتمی و دیگری به تحریم انتخابات می‌انجامد. یکی شمارهائی در حد لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان را برمی‌گزیند و دیگری، تغییر بنیادین قانون اساسی به منظور لغو ولایت فقیه را تنها راه غلبه بر رکود سیاسی فعلی می‌داند.

در تحلیل نهائی، تقابل این دو اسلوب به سئوال محوری جنبش‌های اجتماعی ترقی‌خواهانه یعنی انقلاب با رفرم باز می‌گردد. عدم درک رابطه دیالکتیک میان این دو، به هدر دادن بخشی از امکانات این جنبش‌ها برای دستیابی به اهداف خود، می‌انجامد. تحولات دمکراتیک در کشورهای مختلف طی سال‌های اخیر، هر دو نوع دگرگونی را در بر می‌گیرد. در برخی از کشورها، اصلاحات از بالا و در درون نظام حاکم تا حدی پیش رفت که انقلاب دمکراتیک از پایین، یعنی جایگزینی کل سیستم حاکم در تحوّل به ارتقا بر نیروهای بیرون از حکومت به عنوان دارندۀ ابتکار عمل را بلا موضوع کرد. در شماری دیگر از کشورها، در مرحله معینی از تحوّل، ابتکار عمل از دست «بالائی‌ها» خارج شد و حکومت دیگری با شیوه انقلابی روی کار آمد. برخلاف برخی نوشته‌ها و گفته‌ها که حاکمی است دمکراسی، معمولاً حاصل تحولات گام به گامی است که ابتکار عمل در آن تا به آخر در دست بالائی‌هاست، و تحولات انقلابی معمولاً به دمکراسی نمی‌انجامد. در دو دهه اخیر شکل برقراری دمکراسی در شماری از کشورها مانند رومانی، انقلابی بوده است. برکناری حکومت طالبان در افغانستان نیز از طریق اصلاحات گام به گام صورت نگرفت، بلکه با حمایت گسترده خارجی و البته با اتکا به نیروی جایگزین (الترناتیو) در داخل این کشور صورت پذیرفت. شکل از ذکر این نمونه، نه ایده‌آلیزه کردن غرض تغییر حکومت در کشور همسایه شرقی ما و شرایط حاکم کنونی در این کشور، که نفعی ادعای منحصر بودن تحولات دمکراتیک به اصلاحات تدریجی است.

در مقابل، در بسیار از کشورها به ویژه در اروپای شرقی، حکومت‌های سابق تا آخرین مرحله گذار، کنترل اوضاع و ابتکار عمل را در دست داشتند و طبق طرحی معین، کشور خود را

از نظام تک‌حزبی به شرایطی دمکراتیک رهبری کردند. در همین کشورها، احزاب حاکم سابق معمولاً در نظام سیاسی دمکراتیک نوین، دارای موقعیت مستحکمی هستند و به کرات در انتخابات دوره‌ای مجدداً قدرت را به دست گرفته‌اند.

در سال‌های اخیر، میان نیروهای سیاسی ایرانی بحث داغی در این باره جریان داشته است که کدام مدل تحوّل برای کاربست در شرایط ایران مناسب‌تر است. معمولاً دو طرف هر یک به ویژگی‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی معینی در کشور ما استناد می‌کنند و اغلب، مدلی را که با آن مخالفند، به عنوان الگویی که به هزار و یک دلیل به کار جنبش دمکراتیک در ایران نمی‌آید، نفی می‌کنند. بدین ترتیب، از دو سو تلاش می‌کنند که میان انقلاب و رفرم، دیوار چین بکشند. از نظر انقلابیونی که هر نوع امکان تحوّل دمکراتیک از طریق اصلاحات گام به گام را حداقل در ایران غیرقابل تحقق می‌دانند. رفرمیست‌ها در خدمت ارتجاع و ضدانقلابند و متقابلاً مخالفان هر گونه تحوّل انقلابی، بر نیروهای که اصلاحات از بالا را برای برقراری بر دمکراسی در ایسران مناسب نمی‌دانند، انگ «سرنگونی‌طلب» می‌زنند. بدین ترتیب، نیروهای سیاسی نه بر اساس چشم‌اندازی که

ندارد. تحقق این اهداف، نیازمند بسیج نیروی اجتماعی گسترده‌ای است که طیف وسیع آن از طرفداران اصلاحات تدریجی تا مدافعان تحوّل انقلابی را در بر می‌گیرد. سئوال «انقلاب یا رفرم» پاسخی برای تمام فصول ندادار و هیچ چیز، از جمله خصوصیات فرهنگی و تاریخی و اجتماعی یک ملت، آن را وادار به محروم کردن خود از یکی از دو سناریوی قابل تصور برای تحوّل اجتماعی دمکراتیک نمی‌کند. این، شرایط معین سیاسی داخلی و بین‌المللی است که راه معینی از تحوّل را در پیش روی جنبش دمکراتیک می‌گذارد. در ارزیابی از این شرایط، حقیقت در انحصار هیچ کس نیست. تکثر (پلورالیسم) باید پیش از برقراری دمکراسی بر جبهه دمکراسی حاکم باشد.

بدیهی است که این کثرت‌گرایی، حد و مرزی هم دارد که دقیقاً همان حد و مرز دمکراسیم است. وجه اشتراک همه دمکرات‌ها، همان مرزی است که صف آنان را از نیروهای غیردمکرات جدا می‌کند. اگر این مرزبندی مخدوش شود، جنبش دمکراتیک کارائی و توانائی جهت‌یابی خود را از دست خواهد داد و نزد مردم بی‌اعتبار خواهد شد. برای آن که مردم بدانند دمکرات‌ها چه می‌گویند و براساس چه جامعه ایران چه چشم‌اندازی را ارائه می‌دهند، لازم است این چشم‌انداز، بدون ابهام ترسیم شود. این ضعف

ظرفیت اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی به اتمام رسیده و این حکومت، آخرین فرصت تاریخی

برای رفرم را از دست داده است، روی آوردن کل نیروهای اجتماعی تحوّل‌طلب

به همین ارزیابی، اجتناب‌ناپذیر، اما نیازمند زمان است

اصلی جنبش اصلاحاتی بود که با دوم خرداد آغاز شد. در این پنج سال، هرگز معلوم نشد وجه اشتراک «مردم‌سالاری دینی» با طرح انتقال تمام قدرت به نهادهای انتخابی کدام است و نکات افتراق این دو چیست. در سراسر این پنج سال، کسانی که می‌گفتند اصلاحات آغاز شده به رهبری بخشی از حکومت، چشم‌انداز دمکراسی و تفوق نهادهای انتخابی را در پیش رو دارد. معلوم نگردند کدام سناریو برای مهم‌ترین نقطه عطف این روند که همان برتری یافتن نهادهای انتخابی بر ولایت فقیه است، مد نظر دارند. این ابهام و ناروشنی، به انجام صفوف طرفداران مردم‌سالاری لطمه زد و جنبش اصلاحات را از یک عامل مهم بقا یعنی چشم‌انداز درازمدت، محروم کرد. در حرکتی که جنبش دوم خرداد نام گرفت، از طرفداران حفظ وضع موجود تا مدافعان برتری یافتن نهادهای برگزیده مردم گرد آمدند. این تناقض درونی، همزاد جنبش دوم خرداد بود. تسخیر همه نهادهای انتخاباتی توسط جنبش دوم خرداد که دو سال پیش تکمیل شد، این تناقض را هر چه بیشتر نمایان کرد و اینک دیگر کسی است که بتواند این تناقض را ندیده انگارد.

نیروهای جنبش دوم خرداد، هرگز به مردم نگفتند که بالاخره در کدام شرایط و با کدام وسایل، ولایت فقیه را وادار به گردن‌نهادن به برتری نهادهای انتخابی خواهند کرد. فرصت‌های طلایی برای شکستن سد استبداد وجود داشت. اگر در تیر ماه هفتاد و هشت، زمانی که خامنه‌ای از حضور دانشجویان و مردم در خیابان‌ها به شدت مرعوب شده بود، رهبری اصلاحات به جای شریک شدن با ولایت فقیه در ایسار رعب و وحشت و هم‌دستی با محافظه‌کاران و قنانون همراهِ می‌شد و نامه ابتکار عمل را به دست می‌گرفت و از اهرم فشار عملاً موجود از پایین، برای امتیاز گرفتن در بالا بهره می‌گرفت، چه بسا راه برای گام‌های بعدی در جهت محدود کردن قدرت ولایت فقیه باز می‌شد. اما چنین نشد و خاتمی نشان داد که برای او، آینده نظام از آینده اصلاحات مهم‌تر است.

و نیز هنگامی که در آغاز کار مجلس ششم، خامنه‌ای دستور عدم بررسی قانون مطبوعات را داد، اگر کروی به جای نقض آئین‌نامه مجلس، با نمایندگان و قانون همراهِ می‌شد و نامه خامنه‌ای را مسکوت می‌گذاشت، چه بسا ولایت فقیه مانند مورد دستگیری و آزادی نماینده همدان، به اراده مجلسیان تن می‌داد. اما چنین نشد و عقابت اصلاحات به جانی انجامید که در طول دو سال از تشکیل مجلس ششم، مجلس عملاً هیچ مصوبه قابل ذکر برای پیشبرد اصلاحات ندارد که به مردم ارائه دهد.

عدم استفاده از این فرصت‌های تکرارنشده

را نمی‌توان صرفاً به حساب تزلزل و ناپیگیری اصلاح‌طلبان حکومتی در دستیابی به اهدافی که روشنند گذاشت، بلکه این اهداف نهائی‌اند که ناروشنند یا به عمد در ناروشنی نگاه داشته شده‌اند. وظیفه نیروهای آزادی‌خواه است که در زدودن این ناروشنی بکوشند. وقتی آقای خاتمی اعلام می‌کند در ایران مردم‌سالاری دینی برقرار است و این همان هدف غائی او است، چرا باید وانمود کنیم که نمی‌شویم و آرزوهای خود را به جای واقعیت بگذاریم؟ وقتی آقای خاتمی، طرح خواست تغییر قانون اساسی را خیات می‌نامد، چرا باید باز بگوئیم خود را قانع کنیم که میان استفاده از ظرفیت‌های موجود قانون اساسی و هدف نهائی حذف نقش برتر ولایت فقیه تفاوتی بنیادین نیست؟

هیچ چیز مانند نشانیدن آرزو به جای واقعیت، به ارزیابی عینی از شرایط لطمه نمی‌زند. ارزیابی عینی از شرایط است که در هر مقطع معین، معلوم می‌کند که تناسب میان شیوه‌های اصلاح‌طلبانه و انقلابی در پیش‌رو اهداف جنبش دمکراتیک چگونه باید باشد. آری، جنبش دمکراتیک نباید خود را از هیچ یک از این دو ابزار محروم کند، اما در عین حال وظیفه دارد انرژی خود را مطابق با ارزیابی مبتنی بر واقعیت از اوضاع بکار گیرد.

اکنون به نظر می‌رسد شمار هر چه بیشتری از نیروهای دمکرات، با ستروان‌ماندن شیوه‌های اصلاح‌طلبانه، آماده طرح شعارها و اتخاذ سیاست‌هایی هستند که متضمن دگرگونی بنیادین نظام سیاسی و شکستن بن‌بست موجود از طریق در دستور روز قرار دادن تفوق نهادهای انتخابی بر ولایت فقیه است. مصلحت جنبش دمکراتیک در آن است که این گرایش یافتن قتل جنبش به سمت مشی رادیکال‌تر، به ابتکار نیروهای صورت گیرد که دیالکتیک انقلاب و رفرم را درک کرده‌اند و هیچ یک از این دو ابزار دستیابی به هدف را یک سویه عمده نمی‌کنند. همان گونه که جلب حمایت نیروهای خواهان دگرگونی بنیادین از اصلاحات، مستلزم چشم‌انداز داشتن اصلاحات است، جلب حمایت رفرمیست‌های واقعی از تحولات ریشه‌ای، در شرایط فعلی کشور ما نیازمند است که پروژه دگرگونی‌های بنیادین، در عین تعهد و التزام به شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه سیاسی فرموله شود.

وقتی به این نتیجه برسیم که از عوامل مهم به بن‌بست رسیدن اصلاحات در ایران، ناتوانی این جنبش در ارائه سناریوی واقع‌بینانه برای مسیر آتی پیشرفت خود است، متقابلاً جنبش انقلابی را نیز عدم تصور روشن از چنین سناریویی برای آینده خود تهدید می‌کند.

این در حالی است که اپوزیسیون جمهوری اسلامی از کمبود سناریو برای برکناری حکومت رنج نمی‌برد. سازمان مجاهدین برای ایران و شورای ملی مقاومت، در این مورد طرح و برنامه روشنی دارند که ابزار اصلی آن، ارتش آزادیبخش مستقر در عراق است که قرار است پیروزی نظامی را که از طریق پیوند مبارزات داخل کشور با جنگ مسلحانه ایران ارتش به دست می‌آید، با طرح سیاسی احزاب مقام ریاست جمهوری توسط مریم رجوی هدراند. رضا پهلوی، همه سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون را به اتحادی فرامی‌خواند که قرار است با سازمان‌دادن نافرمانی مدنی، حکومت موجود را با حمایت بین‌المللی به زیر کشید و رفراندومی را برای تعیین نظام سیاسی آتی برگزار کند. این دو سناریو، وجوه اشتراک فراوانی دارند که آن‌ها را از نظر اکثریت مردم و آزادی‌خواهان ایرانی هم نامحتمل و هم بی‌اعتبار کرده است. از جمله این اشتراکات، همین است که سناریوهای مزبور فارغ و مستقل از ارزیابی مشخص از حد آمادگی جامعه ایران برای پذیرش این پروژه‌ها تهیه شده‌اند و بیهوده نیست که مثلاً سناریوی سازمان مجاهدین، سال‌هاست که تغییر یافته نکرده است.

از این رو، نیروهای دمکراتی که بن‌بست اصلاحات را می‌بینند و در عین حال می‌خواهند از افزودن یک سناریوی غیرواقعی دیگر بر سناریوهای موجود احتراز کنند، باید اساس

مشی خود در سال‌های آتی را بر تداوم منطقی و بدون گسست مبارزات سال‌های اخیر مردم ایران برای اهداف دمکراتیک استوار کنند. واقعیت این است که این مبارزات عملاً موجود در پنج سال اخیر، در چارچوب جنبش اصلاح‌طلبانه به رهبری بخشی از حکومت پیش رفته است. با این که روند سرخوردگی نیروی اجتماعی تحوّل از روند اصلاحات آغاز شده است، هنوز بخش بزرگی از پایگاه اجتماعی فعال دگرگونی‌های بنیادین، به این ارزیابی نرسیده که جنبش اصلاحات به طور قطعی به شکست انجامیده است. از نظر نگارنده این سطور که معتقد است ظرفیت اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی به اتمام رسیده و این حکومت، آخرین فرصت تاریخی برای رفرم را از دست داده است، روی آوردن کل نیروهای اجتماعی تحوّل طلب به همین ارزیابی، اجتناب‌ناپذیر، اما نیازمند زمان است.

طرفداران دگرگونی بنیادین نظام سیاسی، برای محروم‌نماندن از حمایت این نیروی گسترده اجتماعی، باید رابطه و حضور خود در مبارزات عملاً موجود این نیرو را ادامه دهند. هر مبارزه‌ای که زسان ترقی‌خواه، دانشجویان مبارز، کارگران و زحمتکشان و روشنفکران در راه اهداف جنبش اصلاح‌طلبانه پیش برند، مستحق پشتیبانی بی‌دریغ نیروهای است که برقراری دمکراسی در ایران را هدف خود قرار داده‌اند. چه‌رادی که این نیروها از خود ارائه می‌دهند، باید ضمن نشان‌دادن مشخصات اصلی آن‌ها و هویت دمکراتیکی که آنان را در مقابل نظام مبتنی بر ولایت فقیه قرار می‌دهد، سیما، نیروئی باشد که با رشته‌هایی نیرومند به زندگی تلاش و مبارزه روزمره مردم ایران پیوند دارد و هر آنچه را در توان دارد در خدمت تقویت این مبارزه به کار می‌گیرد. اگر در انتخاباتی شرکت می‌کند، به گونه‌ای باشد که هویت تحوّل‌خواش مخدوش نگردد و بر توهم‌ها نسبت به چشم‌انداز موفقیت این شیوه‌ها نیافزاید. اگر انتخاباتی را تحریم می‌کند، به مردم بگوید که این اعلام موضع، به معنای تنها گذاشتن آن‌ها در پیکار روزمره نیست.

نیروهای خواهان دگرگونی بنیادین نیز مانند هر نیروی سیاسی دیگری محق‌اند برای جلب اعتماد مردم بکوشند، و جلب اعتماد مردم برخلاف تصور بسیاری، مستلزم درغلختیدن به پوپولیسم نیست. مردم، قدر نیروی را خواهند دانست که هویت خود را فدای مصلحت پوپولیستی نکند. یادآوریم و درس بگیریم از رفتار برخی سیاستمداران ملی - مذهبی که حتی زمانی که بازار موضع تند انقلابی، ضد سرمایه‌داری و ضد امریکائی گرم بود، بر برخی اصول نظری و سیاسی خود که با آن فضا هماهنگی نداشت، پافشاری کردند و در ذهن مردم، به عنوان نیروئی که نان را به نرخ روز می‌خورد، نقش نبستند.

تدارک تحوّل بنیادین سیاسی، نیازمند توافق نیروهای دمکرات بر سر اساسی‌ترین مشخصات و اصول نظام سیاسی جانشین است. با این که در سال‌های اخیر، کار فکری و نظری گسترده‌ای چه در داخل و چه در خارج از ایران برای ترسیم سیما ایران دمکراتیک صورت گرفته است، هنوز کاستی‌های زیادی در این مورد وجود دارد که باید بر آن غلبه کرد. حقوق بشر به گونه‌ای که در منشورهای جهانی تعریف شده است، تعلق قدرت به نهادهای انتخابی و محدودیت زمانی قدرت، از اصولی است که آزادی‌خواهان ایرانی بر سر آن توافق دارند. اما در مورد برخی دیگر از مشخصات نظام سیاسی مانند روابط میان ارگان‌های محلی و دولت مرکزی، حقوق اقلیت‌های قومی، جدائی و استقلال متقابل نهادهای مذهبی و دولت، اصول سیاست خارجی ملی که باید مورد توافق همه نیروهای دمکراتیک باشد و غلبه بر تبعیض جنسی در قوانین و نهادهای قدرت، هنوز بحث ملی ضروری است. از درون همین مباحث است که مشخصات نظام سیاسی شکل می‌گیرد.

و آنگذاردن همه این مباحث به آینده‌ای که رای مردم در آن تعیین‌کننده باشد، خطاست. هر چند همه تصمیمات از این دست، باید در روندی دمکراتیک و در نهایت با رای مستقیم یا غیرمستقیم مردم اتخاذ شود، اما هر تصمیم دمکراتیک، نیازمند تدارک دمکراتیک است که چیزی جز بحث ملی نیست. مشارکت هر چه فعالتر در این بحث، بخشی از سهمی است که نیروهای خواهان دگرگونی بنیادین دمکراتیک در مبارزه عملاً موجود مردم ایران برای تدارک آینده‌ای بهتر بر عهده دارند. در این گفتگو است که مرزبندی نظام سیاسی دمکراتیک با وضعیت موجود، صورت می‌گیرد و آگاهی عمومی از ضرورت تحوّل بنیادین، ژرف می‌یابد.

زمانی بود که انقلابی‌بودن، بسی‌صبر بودن را تداعی می‌کرد. آن دوره، دیگر برای همیشه به گذشته تعلق دارد. مبارزه برای برقراری دمکراسی در ایران، مبارزه‌ای طولانی است که تداوم و پیگیری، شرط مشارکت در آن است. □

تاملی بر قانون اساسی

دانش باقرپور

«تدوین قانون اساسی در ایران»

از سال ۱۲۸۵ شمسی که کشور ما به تدوین اولین قانون اساسی مشروطه پرداخت، به علت خودکامگی و استبداد شاهان، روند تهیه و تدوین آن به اشکال متعارف پیش برده نشد و دگرپرسی تدریجی، اجرای عملی آن را همواره با مشکل مواجه ساخت. از همین رو، قانون اساسی مشروطیت در طول عمر ۷۲ ساله‌اش، هیچ‌گاه کاربرد اجرایی نیافت و موقعیت حقوقی و اجتماعی شهروندان ایرانی در آن تبلور عینی پیدا نکرد.

در آستانه انقلاب بهمن، ما شاهد سیر دیگری از تهیه قانون هستیم، طرح اولیه قانون اساسی که توسط هیات چهارنفره حقوق‌دانان مستقل تهیه شده بود، پس از طی مراحل پیچیده، برای تکمیل نهائی به مجلس با ترکیب دو سوم از روحانیون «مجلس بررسی نهائی قانون اساسی» سپرده شد. سکان اصلی و هدایت این مجلس در دست یاران آیت‌الله خمینی قرار داشت. و ایشان نیز در تمام مراحل در جریان امور و تغییر و اصلاح طرح اولیه قرار داشت. ترسیم خط و مرز روشن با نظام عرفی و عدم توجه به مشارکت و خواست مشترک آزاد مردم، نهادهای مستقل آنان و احزاب سیاسی برآمده از انقلاب از جمله معیار تدوین قانون اساسی از سوی خیرگان دین اعلام گردید. مینا یافتن موازین و شریعت اسلامی، بر پایه ایمان به خدا و وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین و ولایت امر و نیز اجتهاد مستمر فقها بر اساس کتاب و سنت، از زمره اولویتهای نظام سیاسی جمهوری اسلامی اعلام گردید.

هدف «خیرگان» از تصویب و گذراندن چنین قوانینی، در ابتدا به قصد محدودساختن و سپس منوع‌نمودن فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، صنعتی و فرهنگی افراد و گروههای ایرانی «دگراندیش» صورت گرفت. زیرا که به باور روحانیون منشا احکام صادره در نظام اسلامی می‌باید بر پایه فرامین الهی قرار گیرد. در این رابطه آیت‌الله خمینی می‌گوید:

«قدرت مقننه و اختیارات تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است و هیچ کس حق ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان خداست و قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد.» (حکومت اسلامی، آیت‌الله خمینی، ص. ۴۷-۴۶)

همانگونه که مشاهده می‌نمائید، آیت‌الله خمینی اولین بدعت‌گذار و نافی موقعیت حقوقی و اراده آزاد مردم در تدوین قانون اساسی است. وی مشارکت مردم و دخالت مستقل نمایندگان را در امر تدوین و تدقیق نهائی قانون اساسی نفی می‌کند و تشخیص این امر را صرفاً در حوزه صلاحیت و تخصص روحانیون و فقهای آن دوره می‌داند.

ایشان با صراحت تمام خطاب به فقها اعلام می‌دارد: «اگر ماده‌ای از پیش‌نویس قانون اساسی و یا پیشنهادهای وارده را مخالف با اسلام دیدند، لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامه‌ها و نویسندگان غرب‌زده نیز نه‌ترسانند.» (شرح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی صفحه ۵ و ۶ جلد اول)

در تب و تاب یک فضای آشفته که جامعه هنوز در شور و هیجان برکناری شاه بسر می‌برد و فرصت اندیشه در کسب ویژه گیهائی نظام مورد نظر خویش را نیافته بود، فقها در دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ مردم را در مقابل یک همه‌پرسی فرمایشی قرار دادند و سپس قانون اساسی را در ۱۲ آذرماه ۱۳۵۸ به مرحله اجرا گذراندند.

این نظام زیر پوشش جمهوری، قانون و ضوابط منطقی و متناقضی را به مردم ایران تحمیل کرده که هیچ فصل مشترکی بین این قوانین و اصول جمهوری و مقررات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر در آن مشاهده نمی‌شد. از همین رو، اصول دوم، چهارم و پنجم قانون اساسی مبین و گویای تضاد عمیق با موازین و ارزشهای دموکراتیک نظام مبتنی بر جمهوری است. در این ارتباط اصل چهارم قانون اساسی با صراحت اعلام می‌دارد که: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیره باید بر اساس قوانین و موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق با عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

«اختیارات رهبری»

ولی فقیه، معضل و پی‌آمد دیگر قانون اساسی است. اصل یکصد و دهم و نیز یازده بند از اختیارات گسترده آن، بیانگر استیلا و ولایت فقیه بر نهادهای دولتی و قوای سه‌گانه می‌باشد، که در کسوت قانون بر کلیه امورات کشوری و شئون اجتماعی و سیاسی مردم مرتبط گشته و موقعیت حقوقی ویژه و ممتازی را برای وی رقم زده است. اصل ۵۷ قانون اساسی وظایف و اختیارات گسترده رهبر را بر شمرده، و تمام امور کشور را زیر نظر وی قرار داده است. این اصل ولی فقیه را مجاز می‌دارد که در تمامی قوای کشور دخالت و اعمال اراده نماید، و با تعیین کلی سیاست‌های نظام، مسئولیت دعوت رهبری جامعه را به پیش برد، از سوی دیگر اصل ۱۱۲ به معرفی و موقعیت جمهور مردم اشاره دارد و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست عالی مجریه را به وی محول کرده است. در عین حال همین اصل با صراحت یادآور می‌شود، که ریاست جمهور در بخش از قوه، که مستقیماً توسط ولی فقیه اداره می‌شود فاقد اختیار است. انضمام این اصل به اصل «۱۱ قانون اساسی، روشن می‌سازد، آنچه که قوه مجریه به عهده رهبر گذارده است عبارتند از:

الف: فرماندهی کل نیروهای مسلح
ب: اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها
ج: نصب و عزل و قبول استعفا رئیس ستاد مشترک و فرمانده کل سپاه پاسداران، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی
همچنین طبق اصل ۱۷۶ «تشکیل» شورای عالی امنیت ملی بر عهده ریاست جمهور است، اما تصویب مصوبات این شورا زمانی رسمیت و اعتبار می‌یابد که مقبول طبع و تائید رهبر قرار گیرد. علاوه بر این، دو عضو دیگر این نهاد از منصوبین مستقیم رهبر می‌باشند که در اتخاذ کلیه تصمیمات از اختیارات کامل برخوردارند.

در نظام اسلامی، تمامی تصمیمات و مصوبات قوای سه‌گانه زمانی رسمیت می‌یابد که به تائید ولی فقیه رسیده باشد.

اصل ۵۹ قانون اساسی که به طرح همه‌پرسی حول مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پرداخته است، درخواست آن را مشروط به تصویب دو سوم آرا مجموع نمایندگان مجلس شورا کرده است. اما تنها به صرف این «درخواست» امکان تحقیق همه‌پرسی وجود ندارد، زیرا که اعلان و فرمان قطعی آن از اختیارات ویژه ولی فقیه است. هرگاه وی با این طرح مخالفت نماید، مصوبه یاد شده، امکان دستیابی به همه‌پرسی را کسب نخواهد کرد.

در این ارتباط تفکیک اصل ۵۹ که امر همه‌پرسی را مدنظر دارد با اصل ۱۷۷ که مربوط به بازنگری در قانون اساسی است، از آنجا که محتوای اصول و موازین اسلامی بودن نظام را به شمول ولایت امر تغیر ناپذیر می‌داند، مضامین و توضیحات مندرج در اصل ۱۷۷، نمی‌تواند موضوع فرزاندم را در خود جای دهد، زیرا که ولی فقیه و قانون اساسی ضرورت تحقیق این امر را نفی می‌سازند.

یکی دیگر از وظایف و اختیارات رهبری، نصب و عزل فقهای شورای نگهبان است. طبق بند اول اصل ۹۱ قانون اساسی، رهبر ۶ تن از فقها را به عنوان اعضا شورای نگهبان منصوب می‌نماید و ۶ تن دیگر از حقوق‌دانان «مسلمان» برای عضویت در شورای نگهبان توسط رئیس قوه قضائیه کشور به مجلس شورا معرفی می‌شوند. رئیس قوه قضائیه خود نیز برگزیده رهبر است.

وظیفه اصلی شورای نگهبان، انطباق مصوبات مجلس شورا با موازین اسلامی و قانون اساسی است. در این ارتباط مصوبات مجلس شورا بدون تائید شورای نگهبان فاقد اعتبار قانونی است. شورای نگهبان علاوه بر وظایف فوق، تفسیر قانون اساسی را نیز به عهده دارد، و همچنین از طریق «نظارت استصوابی» نامزدهای ریاست جمهوری و کاندیداهای مجلس شورا را مورد تفتیش قرار می‌دهند، عقاید آنان را می‌کاوند و در حقیقت با این روش، انتخابات را از حالت مستقیم خارج می‌سازند و شکل دوم‌مرله‌ای بدان می‌بخشند. رسالت این عمل از سوی ولی فقیه به این شورا محول شده است. وجود این نهاد ارتجاعی در ساختار سیاسی حکومت، اساساً به جهت ممانعت از اداره آزاد شهروندان صورت گرفته است. تجربه نظارت استصوابی در رد صلاحیت کاندیداها که داوطلب پذیرش امر مدیریت در کشور بوده‌اند، از جمله یکی از معضلات اساسی مردم با شورای نگهبان است. قرار گرفتن شورای نگهبان در صدر قوه قضائیه و ممانعت از تصویب لایح مورد نظر نمایندگان، بیانگر

«بینی خود را بگیرید و رای دهید!»

«حالا حکایت ماست»

فریدون احمدی

یک تشکل سیاسی و تدوین آن، آن تشکل بی‌سیما و بی‌هویت خواهد شد.

این فعالین و جریان‌های سیاسی ایرانی اگر خود را موظف می‌بینند در ۲ خرداد و ۱۸ خرداد و دیگر انتخابات‌ها در مقابل ناطق نوری و خامنه‌ای به خاتمی رای دهند، حداقل بر زمینه و با برشمردن دهها عامل واقعی نمی‌گویند یا اندکی روی ترش و ابروی درهم کشیده رای دهید، فریاد برمی‌دارند که: پیشرفت و نجات اصلاحات یعنی رای به خاتمی؛ عدم رای به خاتمی یعنی حمایت از محافظه‌کاران.

این بخش از فعالین و جریان‌های سیاسی همواره در حال اثبات حسن نیت‌اند و انتقادی اگر دارند آن را موکداً خیرخواهانه می‌نامند. روحیه خائف و گناهکار دارند. از پیش بر حسن‌نیت طرف مورد حمایت خود اطمینان یافته‌اند با وجود آنکه (و شاید بخاطر آنکه) وی در حکومت نشست است. هرگونه انتقاد و مرزکشی و تقابل را اعتداسوز و اعتداسخن می‌دانند. خود بی‌نیاز از کسب اعتمادند و پیشاپیش اعتماد مطلق یافته‌اند.

این بخش از فعالین و جریان‌های سیاسی اپوزیسیون دارای عقل منفصل‌اند، با مغز حکومتی می‌اندیشند، یا به عبارتی دیگر عقل حکومتگر دارند. مبنای تصمیم‌گیری‌ها و مواضع‌شان نه نیازهای جامعه، خواسته‌های مردم و آساج‌های سیاسی که ملزومات و ملاحظات و موانع پیش روی حکومتگران و یا بخشی از آنهاست، خود را به‌جای فلان حکومتگر می‌نشانند، موقعیت و محدودیت‌ها را تجسم می‌کنند و آنگاه نتیجه می‌گیرند فلان کتش و یا واکنش طبیعی است و به دنبال آن نتیجه می‌گیرند «فلان موضع» منطقی است. ❀ ❀ ❀

از میان موارد برشمرده، کمتر موردی را می‌توان در رفتار احزاب سیاسی در کشورهای دموکراتیک دارای سنت‌های دیرپای تحزب مشاهده کرد. متأسفانه آن بخش از «بخشی از فعالین و جریان‌های سیاسی اپوزیسیون» که سال‌هاست در این کشورها در تبعید بسر می‌برند، از این سنت‌ها و این فرهنگ مبارزه و فعالیت سیاسی کمتر آموخته‌اند. با دریغ باید گفت از این نظر آن‌ها این سال‌های تبعید «حرام» کرده‌اند. ❀

مدتی پیش انتخابات مرحله دوم ریاست جمهوری فسرانسه برگزار شد. مجموعه سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، سبزها و بسیاری دیگر نیروهای دموکرات و لیبرال این کشور برای مقابله با لوپن کاندیدای نئونازیست «جبهه ملی» به ژاک شیراک کاندیدای گلیست و رئیس جمهوری فعلی این کشور رای دادند. چپ‌ها در فراخوان‌های خود برای رای دادن به شیراک اعلام کردند: «بینی خود را بگیرد و به شیراک گذاشتند». و با عنوان عملی سبلیک دعوت کردند: «با دستکش به شیراک رای دهید!» آنها بدین طریق اجبار و عدم تمایل خود را در رای به شیراک و مسئولیت خود در مقابله با نیروی راسیست و اولتراراست فرانسه را به نمایش گذاشتند. آنها بین «بد» و «بدتر» بد را انتخاب کردند بدون آنکه فاصله خود را با نیروی که از بسیاری جهات سیاست‌هایش را نمی‌پذیرند محو و لاپوشانی کنند.

به‌قول عمران صلاحی «حالا حکایت ماست»:

مقایسه کنی رفتار سیاسیون و احزاب سیاسی فرانسه با چند صد سال سابقه تحزب را با رفتار بسیاری فعالین و تشکل‌های سیاسی در کشور خودمان:

❀ در کشور ما بخشی از فعالین و جریان‌های سیاسی اپوزیسیون، همه مرزها را مشخص کرده‌اند، معلوم نیست اپوزیسیون کیست، پوزیسیون کدام است، فرق حکومتی با غیر حکومتی چیست؟ وجود اختلاف و اشتراک آنها کدامند؟ جبهه‌های تعریف کرده‌اند. بنام جبهه اصلاحات، اصلاح‌طلبان در این سو، محافظه‌کاران در آن سو و همه روندها و جریان‌ها و آدم‌ها و مسائل و مواضع را در همین قالب تنگ محک می‌زنند و آنگاه چنان می‌شود که به قول ابراهیم نبوی: رئیس جمهور نظام می‌شود رهبر اپوزیسیون!

❀ این جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی جبهه‌ای‌اندیش‌اند، نه حزب‌اندیش. همواره برای جبهه برنامه و پیشنهاد دارند، دوآلیستی و سیاه و سفید می‌بینند، منافع و تسایلات همه گروه‌ها و اقشار اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی، جنسیتی، سنی و سیاسی برایشان در یک مفهوم کلی و قالب جبهه حل و محو و تابع شده است. فسق و فساد و هویت و سیمای مستقل سیاسی‌اند، در صورت تسلط اینگونه منش‌ها بر

بن‌بست و ناکارائی قانون اساسی است. همچنین بنابر اصل ۱۵۷ قانون اساسی، نصب و عزل و قبول استعفا عالی‌ترین مقام قضائی، مطابق اصل ۱۱۰ در حیطه اختیارات ولی فقیه قرار دارد. نفس این عمل آئین دادرسی را مطیع احکام و تفاسیر دینی ساخته، و حوزه استقلال آن را شدیداً نقض نموده است، و در عین حال تعارضی این دستگاه را با منشور جهانی حقوق بشر و کنوانسیون حقوق بین‌المللی مشهود ساخته است.

مجمع تشخیص مصلحت، که از سوی رهبری مشروعت خود را بدست می‌آورد، ظاهراً در اصل ۱۱۲ قانون اساسی وظیفه بررسی و حل اختلافات شرعی و سیاسی بین شورای نگهبان و مجلس شورا را عهده‌دار است. اعضا ثابت و متغیر این مجمع را مطابق معمول، ولی فقیه برمی‌گزید و کلیه تصمیمات این نهاد انتصابی، زمانی اعتبار می‌یابد که مورد تائید رهبر قرار گیرد. پس از تشکیل مجلس ششم اکثر تصمیمات این نهاد نیز به سود شورای نگهبان اتخاذ شده است. شواهد امر گویای این است که تمایل و تصمیمات اخیر این مجمع به سمت قانون‌گذاری پیش می‌رود.

از سوی دیگر اصل ۱۱۰ و ۱۷۵ قانون اساسی، حق انتخاب و برگماردن رئیس سازمان صدا و سیما را به دست رهبر سپرده است و نمایندگان ریاست جمهوری و مجلس شورا در این سازمان از اعتبار چندانی برخوردار نیستند. سرپرست این رسانه، مطیع پلانزارع اوامر ولی فقیه است.

از همین رو فصول و مواد عدیده قانون اساسی، تعهدی در قبال حقوق شهروندان و نهادهای انتخابی مربوط به آنان ندارد. زیرا که این قانون پیشاپیش مبنای و موازین دینی را معیار این پیمان قرار داده است. آنگونه که در اصل ۱۰۷ و ۱۱۰ آمده است، عالی‌ترین مرجع اقتدار کشور «ولی فقیه» و نهادهای انتصابی محسوب می‌شود. در این ارتباط تمام نهادهای دولتی و نیز سه قوه، وظیفه اطاعت و اجرای

هرگونه تنگ‌نظری سیاسی در باره کارشناسان و سازندگان جامعه آینده افغانستان و سهل‌انگاری در کنترل مالی، با گرداندگان دولت خواهد بود!

سمت‌گیری اقتصادی - سیاست اقتصادی که «نهضت ملی افغانستان دموکراتیک» پیشنهاد می‌کند، با توجه به اوضاع و احوال کنونی عبارتست از پذیرش نظام اقتصاد بازار آزاد و گسترش رقابت سالم اقتصادی توأم با اصول عدالت اجتماعی، تأمینات مادی و بیمه‌های اجتماعی، به خاطر بهبود زندگی مردم باید تدابیری اتخاذ گردد که سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی در افغانستان با اعلام مصونیت قانونی سرمایه‌ها، سودها و مالکیت‌ها و حق انتقال آن‌ها تسهیل گردد. در حالی که از امدادهای خارجی عمده برای بازسازی خواهد شد، ضرورت جدی دارد که با جلب سرمایه‌گذاری‌ها امکانات برای توسعه اقتصادی، افزایش تولید داخلی اعم از صنعتی، زراعتی، مالداری و پیشه‌وری پدید گردد. بازگشتی و انتقالات رشد یابند، ساختمان‌های مدرنی، شهرسازی و خانه‌سازی رونق پیدا کند و زمینه‌های کارایی و استخدام مردم فراهم گردد.

در عرصه فرهنگی - در عرصه توسعه فرهنگ نیز تمام نهادهای فرهنگی و هنری از هم پاشیده‌اند و تقریباً مجموعه فرهنگی و هنرمندان کشور را ترک گفته‌اند. به عقیده من، باید با دید فراخ، سیاست فرهنگی چندین ملتی را پذیرا شد و آن را پیشنهاد کرد. از هم‌کنون که صفحه جدیدی در تاریخ کشور گشوده شده، سیاست آزاد و عادلانه فرهنگی و آموزشی



بایستی طرح و تطبیق گردد. در این میان و از جمله زبان‌های فارسی و پشتو باید به موازات هم و نه به قیمت عقب‌زدن یکی به سود دیگری رشد و تکامل یابند.

پناه‌جویان افغان

- به قرار آمار، هم‌اکنون مهاجران افغانستان بیشترین شمار را در جهان تشکیل می‌دهند. آنان در کشورهای همسایه و در چهار قاره جهان و به قراری که گفته می‌شود در ۶۴ کشور جهان آواره و پراکنده شده‌اند. برای پایان دادن به این فاجعه بشری، بویژه در پاکستان و ایران و برگشت آنان باید اقدامات فوری به عمل آید. در رابطه با بازگشت موقتی با دائم آن عده از مهاجرین افغانی کشورهای دیگر که گذرانامه‌های خارجی اخذ کرده‌اند، پیشنهاد می‌شود به مساله تابعیت دوگانه و حفظ حق تابعیت افغانی رسمیت بخشیده شود.

آمادگی برای همکاری عملی

- همان‌گونه که گفته می‌شود، هرگاه قرار باشد که بازسازی زیربنای اقتصادی افغانستان، احیای مجدد تاسیسات ویران شده آموزشی، فرهنگی و بهداشتی در کشور به عنوان یک ضرورت قاطع از سوی کشورهای امدادگران و دولت موقت تلقی گردد، آشکارا به شمار بزرگی از متخصصان، کارشناسان، کارگران، پروژه‌سازان، مهندسان، کارمندان، آموزگاران، پزشکان، مترجمان، مشاوران، فرهنگیان، هنرمندان که در خارج پناهنده شده‌اند نیاز است. شاید شمار زیادی از پناهندگان سایل به بازگشت موقت با دائم برای انجام وظایف میهن‌پرستانه در افغانستان باشند. در این میان شاید شمار زیادی از اعضای بالفعل و بالقوه «نهضت ملی افغانستان دموکراتیک» نیز مطرح شوند. بنابراین پیشنهاد می‌شود که نهضت آزادی تصمیم و عمل را برای مراجعه به اعضای خویش با پیوستن داوطلبانه ایشان را به عنوان کارمندان و همکاران برای بازسازی افغانستان در دولت موقت کنونی بپذیرد. نهضت می‌تواند آزادی آن‌ها را برای شرکت در دولت انتقالی بعدی و با شرکت در کمیسیون‌ها برای طرح قانون اساسی، قوانین عمده دیگر و در فعالیت‌های جمعی و بویژه شرکت در انتخابات همگانی را اعلام نماید.

دو زبان پشتو به موازات هم باید به رسمیت شناخته شده و تقویت شوند!

دموکراسی پارلمانی و نظام فدراتیو خواست «نهضت ملی افغانستان» است!

قسمت آخر

هزار خانواده کارمندان ملکی و بخشی از افسران، کارگران، روحانیون، یازنشینگان، یازمانندگان قربانیان جنگ، معلولین، معیوبین و بیوه‌ها که شمار همه آن‌ها به اضافه خانواده‌هایشان شامل بر چهار میلیون تن می‌شد همگی از کمک‌های با ارزش کوبین ماهانه به شکل مواد ارتزاقی رایگان برخوردار بودند. در آن سال‌ها هفتاد درصد آموزگاران، شصت درصد پزشکان، چهل درصد کارمندان و پنجاه درصد دانش‌آموزان و محصلان را زنان و دختران تشکیل می‌دادند. تعداد کودکستان‌ها، شیرخوارگاه‌ها و پرورشگاه‌ها در شیرها ده‌ها مرتبه نسبت به سال‌های پیش از دهه هشتاد افزایش یافت. در سال‌های پس از نیمه دوم دهه هشتاد سالانه در حدود یک هزار تن دکتر و داروساز از موسسات تحصیلات عالی طبی فارغ‌التحصیل می‌شدند و این رقم برابر بود با مجموعه پزشکان فارغ‌التحصیل از فاکولته طب کامل طی پنجاه سال گذشته. هرگاه قرار باشد از دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی دهه هشتاد

و نهصد و هفتاد و نه و آغاز یک هزار و نهصد و هشتاد، هنگامی که همراه با هزاران تن زندانی سیاسی دیگر از زندان هولناک رهائی یافتم، دریافتیم که شرکت نیروهای شوروی برای برانداختن نظام استبدادی خشن حفیظ‌الله امین از سوی پرچی‌ها، بخش بزرگی از خلقی‌ها و گروهانی از روشنفکران که در معرض نابودی کامل قرار داشتند با استقبال روبرو بود. در حالی که گفته می‌شود ورود نیروهای شوروی اشتباه بوده و اقامت طولانی آن‌ها توجیهی ندارد، نظریات دیگری هم موجود است، مبنی بر این که هرگاه شوروی‌ها نیروهای خود را به یکبارگی و به شمار زیاد پیاده نمی‌کردند و مانند غربی‌ها نخست کار سیاسی و تبلیغاتی قبلی و تدریجی را انجام می‌دادند، امکانات آن

پارلمان، پیشنهاد می‌گردد که صدراعظم و اعضای کابینه بر پایه اصول پذیرفته شده دموکراتیک از میان اعضای مجلس نمایندگان برگزیده شوند.

در باره ارتش

- اکنون افغانستان در وضعی قرار گرفته است که دیگر به ارتش بزرگ، پرشاخ و برگ و پرخرج ضرورت ندارد. با اتخاذ سیاست بی‌طرفی و مناسبات دوستانه با تمام همسایه‌های خویش مسئله دفاع در برابر تهاجم خارجی در وضع کنونی متفی است.

ارتش نباید وسیله‌ای برای سرکوب مردم توسط حلقات و محافل حاکمه شود. بنابراین، یک اردوی محدود و با انضباط ضروری است و وظیفه پاسداری از مرزهای کشور، جلوگیری از قساقچاق مسواد مسخدر و ورود تروریسم و استفاده‌های غیرقانونی دیگر را برعهده بگیرد و در بازسازی افغانستان نیز سهم بپذیرد. در موافقتنامه‌ای نیز تأکید بر نیروهای امنیتی صورت گرفته است و نه بر نیروی جنگی ارتش. مساله تأمین امنیت در مناطق مختلف به وسیله شوراهای خودگردان مردم و نیروهای امنیت مجلس می‌تواند به گونه‌ای موثر حل شود. برای نظامی‌گری و کودتاهای در دولت مرکزی و جنگ‌سالاری در کشور دیگر نباید میدان خالی شود.

بازسازی

- کارهای بزرگ اقتصادی در دهه هشتاد بر پایه زیربنای اقتصادی متدرجا ایجاد شده از سال‌های یک هزار و نهصد و پنجاه به بعد انجام گردید. اسناد گزارش‌ها، مدارک، مصوبات و نشریات آن موجود است. بنابراین، این ادعا که گویا افغانستان طی بیست سال گذشته ویران گردیده است، از بنیاد نادرست است. تمام ویرانی‌های طی ده سال اخیر صورت گرفته است. در سال‌های هشتاد نه تنها ویرانی‌های ناشی از حملات گروه‌های مسلح مخالف مستمرا بازسازی می‌گردید. بلکه گام‌های استواری به مقیاس‌ها و تناسبیات اقتصاد افغانستان و امکانات موجود در جهت توسعه اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و رشد فرهنگ و هنر به پیش گذاشته می‌شد. احداث صد‌ها پروژه جدید اقتصادی و اجتماعی و سرمایه‌گذاری‌های بزرگی که برای ایجاد و تحکیم زیربنایا و توسعه امور زراعت و آبیاری، صنایع و انرژی، جاده‌سازی و ساختمان، ترانسپورت و انتقالات، تاسیسات آموزشی، بهداشتی و فرهنگی و



عرصه‌های دیگر به کار گرفته شد. گواد بر سازندگی نه ویرانگری کشور در دهه هشتاد است. متأسفانه در مورد خدمات گرداندگان اداره دولت در سال‌های مذکوره در جریان جنگ سرد، بر ضد گروه فدائی از تحصیل‌کردگان و روشنفکران میهن‌پرست چنان تبلیغات گسترده ارتجاعی صورت می‌گرفت که ایشان تاکنون نیز به صورت آگاهانه یا غیرآگاهانه آماج بدبینی‌ها و بداندیشی‌ها هستند.

واقعیات زمان ورود ارتش شوروی

- در آخرین روزهای پایانی سال یک هزار

قانون اساسی

- در قانون اساسی و قوانین متمم آن ضرورت دارد آزادی‌های دموکراتیک اعم از آزادی اندیشه، عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، مخابرات، مراسلات، اقامت، مسافرت، شغل و منزل از مصونیت کامل برخوردار باشد. آزادی‌های فردی و جمعی برای تشکیل احزاب سیاسی، جمعیت‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، اجتماعات، تظاهرات و اعتصابات نباید تابع محدودیت‌های غیردموکراتیک و موقوف به قوانین بازگیرنده شوند. سیستم انتخاباتی همگانی، سری و مستقیم بر پایه جمعیت باید انجام شود. حل مسئله زبان، بر اساس اصول دموکراتیک و به رسمیت شناختن حق تکلم، مکاتبه، مخابره، نوشتن، خواندن، آموزش و دفاع در دادگاه‌ها به زبان‌های مادری، ممنوع بودن تبلیغات و تحریکات تبعیض‌آمیز ملی، برتری‌جویی‌های ملی، نژادی، قومی و مذهبی. توجه به خواسته‌های اساسی مردم برای تعیین سیستم، شکل و شیوه‌های اداره دولتی با در نظر داشت این حقیقت که سطح آگاهی سیاسی، اجتماعی و ملی مردم در روند تکامل اجتماعی نسبت به گذشته‌ها ارتقا یافته است و تلاش برای تأمین حقوق ملی و عدالت اجتماعی به خواست اساسی مردم و به مضمون عمده مبارزه در شرایط کنونی در کشور مبدل گردیده است.

جمهوری فدرال

- پذیرش و اعلام نظام سیاسی متحده فدرال، مناسب با نیازهای کشور کثیرالمثل افغانستان. به منظور تأمین اتحاد واقعی، داوطلبانه و آگاهانه تمام ملیت‌ها و اقوام مسکون در کشور اعم از پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزارها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و اقلیت‌های ملی اعم از نورستانی‌ها، پشه‌ای‌ها، بلوچها، قریزها، قزلباش‌ها و اسماعیلی‌ها، چنین اتحاد آگاهانه‌ای می‌تواند موجب تحکیم پایه‌های اعتماد، همکاری و همبستگی میان مردم گردد. این اتحاد طی سال‌های اخیر شدیداً خدشه‌دار گردیده است. از این طریق عامل عمده ستیزها، برخوردها، کشمکش‌ها، چالش‌ها و تنش‌ها میان بخش‌های مختلف مردم از میان برداشته خواهد شد.

شکل حکومت

- تجدید نظر در تشکیلات کنونی اداری کشور بر پایه پذیرش اصل تمرکززدانی و ایجاد ساختار دولتی مرکزی و محلی متناسب با ضرورت‌های زندگی و زمان و بر پایه تقسیم‌بندی ملی و در چارچوب یک دولت متحده.

- ایجاد شوراهای انتخابی و دموکراتیک محلی و هیات‌های اجرائی آن‌ها.

- حمایت ویژه از زنان و کودکان.

- شرکت دادن زنان در کار و اداره دولت، در زمینه‌های فرهنگ و هنر و در عرصه‌های آموزش و بهداشت یا حقوق برابر با مردان.

- پشتیبانی از دموکراسی پارلمانی و پلورالیسم سیاسی.

- تعمیم اصل نظرخواهی و مراجعه به آرا مردم در مورد مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز. رفراندوم یکی از مظاهر برجسته دموکراسی است و در شرایط افغانستان کنونی می‌تواند لونی جرگه را که نهادی کهنه و غیرانتخابی و غیردموکراتیک است تعویض نماید.

- پذیرش سیستم معمول جمهوری در

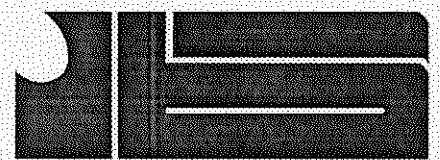
افغانستان، انتخاب رئیس جمهوری با آرا مستقیم، سری و همگانی مردم.

- تشکیل قوای ثلاثه دولت بر پایه قانون

- ایجاد پارلمان متشکل از دو مجلس نمایندگان و سنا

- به رسمیت شناختن استقلال قضا، تشکیل دادگاه عالی و لغو محکومیت به مرگ، یا کسب عضویت اعضای دادگاه عالی و برخی از قضات برجسته در مجلس سنا می‌تواند روابط مستقیم میان سنا و قضا تأمین گردد.

- تشکیل دولت‌های انتخابی از میان اعضای



چهارشنبه ۸ خرداد ۱۳۸۱ - ۲۹ می ۲۰۰۲ دوره سوم - شماره ۲۸۱
KAR - No. 281 Wednesday 29. May. 2002
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: <http://www.fadai.org>
آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: ۰۰۴۹ - ۲۲۱ - ۳۳۱ ۸۲ ۹۰

شماره پیام گیر: ۰۰۴۹ - ۲۲۱ - ۹۳۲۲۱۳۶

تک فروشی: شش ماهه ۳ یورو
بهای اشتراک: یک ساله ۶ یورو

Verleger: I.G.e.v

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260288
50515 Köln
Germany

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtparkasse Köln

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام: Name:

نشانی: Address:

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نسیب)

به آدرس پست کنید!

موافقت نامه کاهش سلاح‌های هسته‌ای به امضا رسید

در روسیه خیلی خوش گذشت!

محمود صالحی

روسیه نمی‌تواند!
آمریکا کافی است!

روسای جمهور ایالات متحده آمریکا و روسیه جرج بوش و ولادیمیر پوتین هفت هفته گذشته قرارداد کاهش سلاح‌های اتمی را امضا کردند.

طی این قرارداد طرفین خود را موظف می‌دانند تا سال ۲۰۱۲ تعداد کلاهک‌های هسته‌ای خود را از ۶۰۰۰ هزار به ۱۷۰۰ تا ۲۲۰۰ کاهش دهند. برخلاف موافقت‌نامه‌های گذشته که نابودی کلاهک‌های هسته‌ای را مد نظر داشت در این قرارداد امکان انبار کردن آن وجود دارد. بعلاوه بالا بودن هزینه نگهداری از این کلاهک‌ها روسیه تمایل به نابودی آن دارد.

واقعیت این است که روسیه دیگر از پس تامین هزینه کمرشکن مسابقه تسلیحاتی آنگونه که در دوران جنگ سرد بود، بر نمی‌آید. همین امروز تجهیزات ارتش روسیه قدیمی و ناکارآمد هستند و حتی پس از بحران اقتصادی دولت روسیه از پس تامین حقوق پرسنل نظامی بر نمی‌آید.

برای ایالات متحده آمریکا کاهش تعداد موشک‌های مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای که قادر هستند اهداف استراتژیک را

مورد حمله قرار دهند ناشی از تغییر اساسی و بنیانی وضعیت جهان است. با پایان جنگ سرد در دکترین نظامی گرانیکه «دشمنان آمریکا» نیز تغییر کرد. امروز روسیه دیگر دشمن محسوب نمی‌شود. پس از ۱۱ سپتامبر و طرح «محور شرارت» (ایران، عراق و کره شمالی) «دشمنان» آمریکا به لحاظ قدرت نظامی کوچک هستند. ایالات متحده برای مبارزه با دشمنان جدید اولاً نیازی به موشک‌های حامل کلاهک‌های اتمی با قدرت انفجاری چند ده و صد برابر بمب اتمی هیروشیما



ندارد و همین ۱۷۰۰ تا ۲۲۰۰ بمب اتمی برای صدها بار نابودی کره زمین کافی است. ثانیاً هم حضور نظامی آمریکا در اقصی نقاط جهان و هم برتری نظامی آمریکا در تسلیحات متعارف جنگی آنقدر است که حتی بدون استفاده از نیروی اتمی نیز پیروزی نظامی امکان پذیر است. از سوی دیگر بی دلیل هم نیست که درست در زمان اعلام «محور شرارت» طرح تولید بمب‌های اتمی کوچک با برد محدود از سوی طراحان پنتاگون اعلام می‌شود.

در روسیه خوش گذشت! از سال‌ها پیش با شکل‌گیری اتحاد اروپا و پایان جنگ سرد این سوال در مقابل تحلیلگران مسائل سیاسی در مورد آینده محور اتلانتیک شمالی (آمریکا - اروپا) قرار گرفت. آنچه امروز مسلم شده این است که محور اتلانتیک شمالی شکاف‌های عمیقی در عرصه سیاست و اقتصاد برداشته است. استقبال سرد از جرج بوش در آلمان و تظاهرات ضد آمریکایی و ضد جنگ که حتی دامنه آن به بوندس‌تاگ نیز کشیده شد خود موید این امر است. بعید بنظر نمی‌رسد استقبال از جرج بوش در سایر کشورهای اروپای غربی (به استثنای انگلیس) به گونه‌ای غیر از آلمان باشد.

به محض ورود «ایر فورس وان» یک اسکادران جنگنده‌های روسی به اسکورت هواپیمای رئیس‌جمهور آمریکا پرداخت و پوتین در پذیرایی چندروزه‌اش از بوش سنگ تمام گذاشت. بنظر می‌رسد روسیه «لحظه» را درمی‌یافتد. روسیه «احساس» می‌کند دوری و شکاف اتحاد اروپا و آمریکا به معنی «شانس» بزرگ برای این کشور است. در این شرایط روسیه می‌تواند دوباره «اهمیت»

خود را باز یابد. به نظر می‌رسد در صورت ادامه «مخالف‌خوانی‌های» اتحاد اروپا در مقابل سیاست‌های دولت بوش تمایل دولت وی نیز به «تقویت این احساس» از یک سو به منظور تنزل اتحاد اروپا به رتبه سوم باشد. از سوی دیگر آمریکا اجازه نخواهد داد «اهمیت یافتن» روسیه در معادلات سیاسی جدی شود و تلاش خواهد کرد در حد ایجاد احساس باقی بماند.

اما آخرین کارت روسیه برای ماندن در بازی‌های بزرگ همان کارت «فروش سلاح‌های جمعی و تکنولوژی سلاح‌های هسته‌ای» است. مذاکرات خصوصی بوش و پوتین (به سیاق جنگ سرد) درباره ایران، کره شمالی و تایوان از همین علقه استراتژیک روسیه نشأت دارد. پوتین در مقابل چشمان بوش و خبرنگاران با مقایسه همکاری هسته‌ای روسیه و ایران با فعالیت‌های آمریکا در کره شمالی و به‌ویژه تایوان پرداخت. بوش نیز ضمن کم اهمیت خواندن اختلاف دو کشور درباره ایران گفت که از سوی رهبری روسیه «اطمینان و دلگرمی‌هایی» دریافت کرده است. □

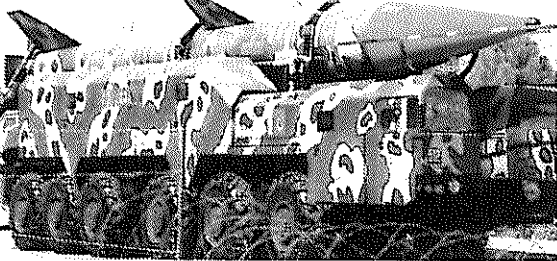
سلاح هسته‌ای آخرین تیر ترکش پاکستان

مارک ترولیان ترجمه: شهرام جمالیان

آیا ممکن است پاکستان که تاکنون طی دو جنگ گسترده گذشته ضربات کوبنده‌ای از هند دریافت کرده است این بار دست به سلاح‌های هسته‌ای ببرد تا ضعف نظامی خود را جبران کند؟

از دید تحلیل‌گران غربی پاسخ به سوال بالا منفی است. با وجود حملات لفظی دو طرف علیه یکدیگر و استقرار کم‌سابقه نیروهای نظامی در دو سوی مرز مشترک، احتمال تبدیل شدن درگیری‌های مختصر مرزی به جنگی تمام عیار و بکارگیری سلاح‌های کشتار جمعی ناچیز به نظر می‌رسد.

اما تحلیل‌گران نظامی این موضوع را رد نمی‌کنند که ممکن است اشتباه در فرماندهی و عدم کنترل صحیح بر تسلیحات باعث جوش اولین جرقه جنگ هسته‌ای بین این دو کشور شود. «بن شپرد» تحلیل‌گر مسائل دفاعی در موسسه اطلاعاتی «چین» در لندن در این مورد می‌گوید: «مهم‌ترین نگرانی، آغاز جنگی هسته‌ای بر اثر ارتباطات ضعیف بین فرماندهان نظامی و یا برداشت غلط از حرکات نظامی طرف مقابل است». وی همچنین تاکید کرد که در پاکستان کنترل سیاستمداران بر فرماندهان نظامی چندان قوی نیست و این احتمال وجود دارد که ستاد فرماندهی ارتش پاکستان مقامات سیاسی این



کشور را دور بزنند و خودسرانه به سلاح‌های هسته‌ای متوسل شوند. شپرد برای تائید گفته‌های خود به گزارش‌هایی مراجعه می‌کند که نشان می‌دهند ارتش پاکستان در طول بحران مرزی ۱۹۹۹ بدون کسب اجازه از نواز شریف نخست‌وزیر وقت کشور خود را برای اتصال کلاهک‌های هسته‌ای به موشک‌های میان‌برد آماده کرده بود. در جریان بحران اخیر، هند و پاکستان حدود یک میلیون سرباز را در طول مرز مشترک مستقر کرده‌اند که این نیرو از سوی صدها هواپیمای جنگی، موشک و تانک حمایت می‌شوند.

اتانل بیپاری و اجپاتی نخست‌وزیر هند چهارشنبه گذشته به سربازان این کشور نوید «جنگی سرنوشت‌ساز» را داد و در مقابل پاکستان هشدار داد که اگر مورد حمله قرار گیرد از «تمام امکانات» خود بهره خواهد گرفت.

نسبت به پاکستان، هند از قابلیت و توان هسته‌ای بالاتری برخوردار است. براساس برآورد موسسه چین، دهلی نو ۱۰۰ تا ۱۵۰ کلاهک هسته‌ای در اختیار دارد که بیست‌تای آنها را می‌توان به صورت بمب از هواپیمای جگوار و میراژ ۲۰۰۰ فرو ریخت و بقیه آنها قابلیت پرتاب با موشک‌های آگنی پرتوی را دارا هستند. موسسه چین بر این باور است که پاکستان در مقابل تنها دارای ۲۵ تا ۵۰ کلاهک هسته‌ای است که ۲۰ عدد آنها را می‌توان از هواپیمای اف - ۱۶ فرو ریخت و مابقی توسط موشک‌های شاین و قاری قابل پرتاب هستند. برخی از صاحبزنان مسائل نظامی عقیده دارند که لو رفتن اسرار نظامی هر یک از طرفین خود به تنهایی می‌تواند بر بی‌ثباتی روابط دو طرف دامن زند. «استن ویدمان» کارشناس مسائل جنوب آسیا در دانشگاه آسلاوی سوئد در این مورد عقیده دارد هر چیزی که باعث عدم اطمینان و بی‌ثباتی شود خطر شروع اتفاقی جنگ را افزایش می‌دهد.

تحلیل‌گران عقیده دارند احتمال اینکه پاکستان در بکارگیری سلاح‌های هسته‌ای پیش‌دستی کند و قبل از هند آنها را مورد استفاده قرار دهد زیاد است زیرا هند از نظر سلاح‌ها متعارف از پاکستان قوی‌تر است. فروردین ماه گذشته، پرویز مشرف رئیس‌جمهور پاکستان در مصاحبه‌ای با یک روزنامه آلمانی توسل به سلاح هسته‌ای را آخرین شق پیش‌روی پاکستان دانست و گفت: «تنها زمانی از این سلاح‌ها استفاده خواهد شد که خطر محو شدن از نقشه‌های جغرافیایی پاکستان را تهدید کند. در چنین وضعیتی، مردم برای استفاده از چنین گزینانه‌ای مرا به شدت تحت فشار قرار خواهند داد».

اما اگر جنگی متعارف آغاز شد، وجود ۱۷۲۶ میلیون نظامی حندی در مقابل تنها ۶۲۰ هزار سرباز پاکستانی، ترازوی جنگ را به نفع دهلی‌نو سنگین خواهد کرد و در چنین وضعیتی اسلام‌آباد ترغیب خواهد شد تا از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کند. «اندرو کندی» کارشناس مسائل دفاعی در مرکز خدمات سلطنتی لندن می‌گوید: «اگر پاکستان تنها به سلاح‌های متعارف قناعت کند، این خطر وجود دارد که سلاح‌های هسته‌ای این کشور به دست نیروهای حندی بیفتد. به هر حال اسلام‌آباد برای تصمیم‌گیری زمان اندکی خواهد داشت».

ولی اگر پاکستان دست به سلاح‌های هسته‌ای ببرد، خودش را در معرض ویرانی عظیمی قرار خواهد داد. شپرد در این باره می‌گوید: «هند به دلیل گستردگی جغرافیایی خود می‌تواند اولین حمله هسته‌ای پاکستان را تحمل کند ولی پاکستان چنین قابلیتی را ندارد. اگر این کشور هدف موشک‌های هسته‌ای قرار گیرد، دیگر توان تلافی را نخواهد داشت».

اما تحلیل‌گران باور ندارند که حوادث آنچنان پیچیده شود که اوضاع به طور کامل از کنترل خارج شود. عده زیادی عقیده دارند که هند تنها به گلوله‌باران اردوگاه‌های تروریست‌ها در کشمیر خواهد پرداخت و از رویارویی مستقیم با همسایه خود طفره خواهد رفت.

«سومانتراباس» از دانشگاه اقتصاد لندن بر همین نظر پافشاری می‌کند و احتمال جنگی همه جانبه را رد می‌کند. وی می‌گوید: «با وجود احساس عدم اعتماد بین دو طرف و لشکرکشی به مرزها، فکر می‌کنم افراد منطقی و عاقلی در دو کشور وجود دارند که می‌توانند راه‌حلی برای این مشکل بیابند». وی ادامه داد: «عواقب بکارگیری چنین سلاح‌هایی در ذهن جای نمی‌گیرد. به عقیده من اگر چنین فاجعه‌ای روی دهد، نتیجه آن بسیار پرهزینه و هولناک خواهد بود».

خجالت ژاپنی

برگردان: محمود صالحی

نویسنده: روبرت فون هویز نگر

برگرفته از: دی‌سایت

شوند؟ بدهکاری بخش عمومی از تولید ناخالص ملی بیشتر است. قرض سرانه بخش عمومی در سال برابر ۲۵۰ هزار یورو (۳ هزار یورو) می‌شود.

تصویر عمومی قروض پرداخت نشده دولت، صندوق یازنشتگی، بانکها و موسسات عمومی وحشتناک‌تر است. ژاپن

سیستم مالی، ژاپن را فرا می‌گیرد. اما در ماه مه پس از اینکه بانکها و کنسرن‌ها تراز مالی خود را ارائه می‌دهند وضع عادی اعلام می‌شود. تصویر عمومی قروض پرداخت نشده دولت، صندوق یازنشتگی، بانکها و موسسات عمومی وحشتناک‌تر است. ژاپن



بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ درصد تولید ناخالص ملی بدهکار است. در این وضعیت برای جلوگیری از قروض جدید دولت ژاپن احتیاج به ۴۰ میلیارد یورو درآمد مالیاتی جدید در سال دارد که با توجه به ۵۰ میلیارد درآمد مالیاتی سالانه دولت ایسن امر غیرممکن می‌نماید.

بحث در مورد وضعیت ژاپن بحث جدیدی نیست. در هر بهار قبل از بسته شدن تراز مالی، دوباره ترس مزمین فروپاشی



سرمایه ندارد. این کشور آسیایی با توجه به اینکه حتی دولتش بزرگترین بدهکاری را دارد، احتیاجی به سرمایه خارجی ندارد و حتی بزرگترین طلبکار جهان نیز هست. ژاپن به جهان بدهکار نیست، بلکه تمام دنیا بدهکار ژاپن است.

علاوه بر آن بدهکاری دولت ژاپن به ارزش خودی است. بدهکاری ۵/۸ درصدی ژاپن به خارج را می‌توان ندیده گرفت. «کی دو زیممان» می‌گوید: در بدترین شرایط حتی اگر تمام سرمایه‌های خارجی از بازار اوراق قرضه دولتی خارج شوند نیز مشکلی بوجود نخواهد آمد. در نهایت مسکن است چند صندوق سرمایه‌گذاری، آن هم به دلیل قوانین داخلی‌شان که شرایط سرمایه‌گذاری «آ» را مسدود قرار داده‌اند. سرمایه‌دیشان را از ژاپن خارج

حراس «فومی یاکسی ساتو» متخصص مسائل اقتصادی که برای «دویچه بانک» در توکیو بازار سهام را تحت نظر دارد این است که فویتال دستاوردهای خوبی برای ژاپن نخواهد داشت.

او می‌گوید: چند روز دیگر جام جهانی آغاز می‌شود و مردم از سراسر جهان به ژاپن می‌آیند و می‌بینند که چقدر اوضاع خوب است و چقدر تسادرات و سازماندهی بازی‌ها عالی است. به نظر او ژاپن طی مدت جام جهانی ظاهر دروغینی از خود به‌نمایش می‌گذارد. او می‌گوید: همه می‌دانند که ژاپن در بحران اقتصادی عمیقی قرار دارد.

دو موسسه آمریکایی «استاندارد & پور» و «مودی» در سال ۱۹۹۸ ژاپن را از لیست کشورهای مطمئن برای اعتبارات مالی برداشتند. از آن تاریخ در دوره‌های کوتاه‌تری رتبه ژاپن تنزل می‌یابد. در ماه آوریل موسسه «استاندارد & پور» رتبه ژاپن را به «آ» تنزل داد و بدین ترتیب امنیت سرمایه‌گذاری در اوراق قرضه دولتی در حد کشورهای جمهوری چک و یاسالتا قرار گرفت. زمانی که موسسه «مودی» در هفته‌های آتی در برآوردش ژاپن را در رتبه «آ» قرار دهد، این وضع هنوز خطرناک‌تر هم خواهد شد. آنوقت ژاپن هم‌تراز کشور «پرتغال» خواهد شد. یک چنین برآوردی برای ژاپن بعنوان دومین قدرت اقتصادی جهان بشدت شرم‌آور است.

چنین برآوردی خطر حیاتی برای ژاپن محسوب نمی‌شود، زیرا برخلاف کشورهای درحال گذار این کشور ترس از قرار